

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۸۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب عقاید دفا (موسی)

مؤلف: دانشسرخ

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۸۴۹



جمهوری مآلای ایران

مشاره و ثبت کتاب

۲۱۵۱۲

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب عقاید دافریبی

مؤلف دافریبی

مترجم

شماره قفسه ۱۸۸۴۹



جمهوری مآلای ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۵۵۱۲

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۸۴۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب عتقیر زفا بری

مؤلف: ناسخ

مترجم

شماره قفسه ۱۸۸۴۹



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۵۵۱۴

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۸۴۹

کافی باشد و این سخن محقق طوسی است اما که فرموده و علم لطف
 اجمالا و تفصیلا و اکثر شارح جدید تحریر میگوید که درین سخن لطف
 زیرا که لطف داعی نیست لعل مطلق و دیگر محبت گمائی که
 در میان ایشانست محبت نفس الارواح که معلوم مکلف باشد و حواء
 پس علم بشیاء مذکور در حدیثی باشد و ضعف آن ظاهر است زیرا که
 مراد عبارت درین مقام بر وجهی است که حسن ذکر و یاد آن
 فی علم بشیاء مذکور و تحقق میشود **مقاله دوم** در بیان آنکه لطف امام
 بر حق تعالی واجبست نه بر صلاقی و در دو قسمی است **تقریر اول** علما
 اما میرزا علی انکه اندر آنکه لطف امام بر برای صلاقی واجبست
 بر حق تعالی زیرا که لطف حق تعالی است بر صلاقی و لطف بر صلاقی
 واجبست بر حق تعالی لطف امام واجب باشد بر حق تعالی اما
 آنکه لطف امام لطف است از برای آنست که هرگاه صلاقی را در داری
 و امامی قادر ظاهر باشد که باز دارد ایشان را از انجامی و اگر که لطف
 حال ایشان در قرب لطایع است و بعد از معرفت تمام نزد کامل است
 از آنکه باینکه از امام و مشوای چنان علم لطف این سخن چهار

۱۸۸۴۹

۲۱۰۰۱۴

خط
۳۶

متبع و استوار ذات ضروری است و اما لطف حق
و احدیت مبارک خیریت که میسر که بابت از بیان و حریف لطف
توضیح بعضی مخالفان میگویند غایت این که لازم آمد است که هر
اجتماع را عالم مطاع لازم است که اشطام امور برای او منوط و
مربوط باشد و لازم میاید بمثل حکومت و ریاست وی علیه السلام
و لازم میاید ریاست وی در امور دین حاکم که در امام معتمد است
و جواب آن بر میگویند ان پوشیده نیست زیرا که اشطام عالم عموم
خلافی بر وجهی که مودی بصلاح دین دنیا باشد در امور نیست بلکه
بیشتر محتاج ریاست عامه در دین و دنیا است و اگر دین استوار شود
در بلاد اسلام بر زمین مودی نیاجات و منفعت میاید و بموجب **احتمال**
نظام است حاکم که از جاری قیادت معلوم است **توضیح** بعضی
از مخالفان میگویند لطف که در وجهی که تواریف جایست
مکر و لطف امام قادر قاهر است که از عفتش ترسان و از
خطایش ترسان باشد و طایفه امام لطف امام موحی که در گردان
قیل و شیشه و امام زمان عایب میاید و مسلمیت که امام عیسی

در دنیا

خط
۴۶

که در دنیا از وی چیزی و اثری باشد لطف است در حق میگویند
که وجود او لطف است واجب غیر از آنکه بر حق تعالی و امامی را که در
میباشد وجود او لطف نیست و جواب این بر خود منزه نمیگویند
زیرا که وجود امام قادر قاهر است که دلایل عقلیه بر وجودش قائم است
لطفی است و ظهور و کشفش لطفی دیگر و چون مکلف منوط صحیح
که امام قادر قاهر موجود است حال ای مایه و واجب عقلیه که وجود
امام تمام استوار شده بر تکیه بر تمام عدم ظهور و توقف امام در
جانب مکلف است در احباب حق تعالی و در احباب امام زیرا
که احوال مکلف از زمان غیبت امام بر وجهی است که مایه عفت
امام است و ظهور و توقف وی متعین نموده است و ایمانی
محقق طایفه است ای که فرموده و وجوده لطف و توفیق لطف
و عدم **توضیح** کروی از مخالفان میگویند که اگر بعد غیبت امام
از احباب مکلفان باشد پس امام ظاهر شود و رجعی از مکلفان که در
مقام طاعت و انقیاد بوده باشند و از این مخالفی ظهور بر سنده
باشد تا این بر اهریاست و از این مخالفی حقیقی است

و جواب اینست که شاید که ظهور امام بر طایفه ای منتهی باشد
 چرا که استقرار عادت در احوال و حکام از اعداد امام معلوم است
 که صلاح اعیان است که حکام خود را بر احوال ظاهر نموده اند
 مقتضی است که اینان را بعد از آنکه غایب شوند و حال احوال را در
توضیح جمعی از طایفه میگویند که اگر در کمال مدکور شده که حال
 امام قادر باشد حال ایشان در قریب طاعت و بعد از مقتضای
 و کامل تر است که نیست که اگر قضاوت عاقلان را امام معصوم
 از خطا باشد حال طایفه بر دیگر است طاعت و در زیر از مقتضی
 و طایفه ای میگویند که این امور را که لطف از بر حق تعالی و این
 پس این عدم وجود یا بواسطه آنست که میگویند که واجب بر حق
 محقق اصل لطف است و تحقیر لطف تمام واجب نیست و یا اینکه
 که عفت اضاف مدکوره و اگر لطف است میباید بود که
 بر مفسده مابعد که ما معلوم نیست و این در احتمال اغیبه در لطف امام
 حاکمیت پس چرا که که لطف امام بر حق تعالی واجب و حواله امام
 است که وجود امام قادر باشد است میباید بود که بر حق تعالی

یا از

باشد و اگر استقرار عادت معلوم است که هیچ امری در وجود امام
 نمیتواند بود چنانکه بعد از این معلوم شود **توضیح** بعضی معاندان میگویند که
 چیزی مثل بر صحت از بعضی وجوه مانع است حال این مفسده از وجهی است
 پس امر مثل بر صحت کما فی لطف واجب باشد که معلوم شود که خالی از
 مفسده است و طایفه ای میگویند که اگر چه که لطف امام معصوم است
 که خالی از مفسده است پس است شود که وجود امام لطف را
 بر حق تعالی است و جواب آن را باب الباب نوشته است
 است استقرار عادت معلوم است که فواید وجود سلطان و حکام
 عادل فواید بر حق تعالی این زیاده از مفسده های عدم این است و
 مفسده عدم این زیاده از فواید عدم این است و نیست که
 فواید وجود امام معصوم زیاده از فواید وجود حکام عادل است
 او که از مفسده حکام عادل است پس از مجاری عادت معلوم است
 که وجود امام معصوم از جهات مثبتی که منفعت در شریعت امام است
 و نهیمی را محقق طریقی است ایجاب که فرموده و المفسده معلوم است
 این ظاهر میشود و در غم شایع است که میگویند که این سخن از حق تعالی

و دعوی است **توسیع قسم** بعضی از مخالفان گفته اند که در نیست که ران
 بدیده اند که اهل انرا اسکا و دستگیر نمایند از طاعت امام
 و این سب از بدو و پیش آن کرد و جواب از قبل امام است که این
 با لطفی که وجود امام است منافاتی ندارد بلکه منافاتی ظهور و تفرق
 امام است که لطفی بیکرت و در زمان غیبت امام حال برین شیخ
 و عین سب موجب غیبت امام حال برین شیخ است و عین سب موجب
 غیبت امام شده و سبب اشغال برین معنی ظهور میکند و تفرق
 در حقوق خود غیما **توسیع قسم** مخالفان میکنند که وجود امام که لطفها
 نزد امامیه حال از دو پروردگار است با لطف است در ادای واجبات
 شرعی و با لطف است در ادای واجبات عقلیه و سبب یک
 دو قسم صحیح غیبت اما اول بر آنست که امامیه حلز میان از تکلیف شرعی
 جایز می آید پس امام که لطف است در روی بطریق اولی که حلز میان
 از وی جایز باشد و حال که طایفه امامیه حلز میان از وجود امام
 دو قسم دوم بر آنست که امام با لطف است در ادای واجبات
 عقلیه مطلقا خواه که ادخال آنها در وجود در جهت و جواب این باشد

و خواه

و خواه نه و با لطف است در ادخال ایشان در وجود در جهت
 ایشان اول با لطف است زیرا که طاعتی که در جهت و جواب از
 شود اعتباری دارد و در صورت دوم ممکن است امامیه را که امام است
 دلیل تواند نمود بر آنکه امام لطف است در ادای واجبات عقلیه
 و جواب زیرا که جهت و جواب کیفیتی است اگر کیفیات و ادای که قائم
 بنفس مطلقه است پس حکم امامت دلیل توان بود بر آنکه نصب امام
 در این کیفیات اثری است و جواب از قبل طایفه امامیه می توان گفت
 که جمهور فقها و مجتهدین بر آن رفته اند که واجبات شرعی بعضی از این
 قبل است که می تواند وجوب و تقب و وجود میشود ادای واجبات
 در دوره و حج و امثال آن و بعضی از این قبل است که معقود صاحب
 شریعت ادخال است در وجود بر وجهی که باشد و موقوف بر قصد
 وجوب و قرب نیست چنانچه در این در و مطالب و کنیم عادت
 و ادای شهادت و رد امامت و امثال این پس خدایا که واجبات
 عقلیه امام لطف است در ادای این از قبل قسم دوم از واجبات شرعی
 لابد بعضی دلالت بر دلیل **توسیع قسم** بعضی معاندان میکنند که لطف

خط
۳۶

بر حق تعالی واجب میشود که لطفی دیگر مقام مقام ذیاب منار او باشد
 پس جزا نیست که زمانی پیدا شود که مردمان بواسطه آنکه معصوم باشد
 اگر گناه مستحق اعدام شود و جواب از قبل ایامه است که چون غفلت
 در همه اطراف و کائنات عالم بجا آید که لطف حکام و درویش
 حفظ نظام بنماید و اراکین و دانات میگردند و اراکین و دانات
 و حکام را در عادت بدل و ذیاب منار در وجود نیست و غفلت
 متعادل است و بر تقدیر امکان مسلم نیست که ذیاب منار عالم
 تواند بود در جمیع فوائد و نعمت خدای من و حافظ بر عینیت بود
 و این سخن معنی کلام حق طوسی است ایجاب که فرموده و انحصار لطف
 معلوم القهلا و این سخن ضعیف است که شارح جدید تحریر کرده که این سخن
 از حق طوسی مجرب دعوی است بر مومنان ظاهر و موبد امیکرد
توضیح دهم که روی ارجحان مگویند که نزد حصول لطف مقرب است
 که معنی از حق تعالی که مانع از وجود خواهد آمد و مکلف اختیار فعل واجب
 نخواهد نمود یا معنی آنکه مانع از وجود خواهد آمد و مکلف اختیار فعل
 خواهد نمود و بر تقدیر اول مسلم نیست که ایامه و خیر لطف بر حق تعالی

و این

ایشان فرض نیست و ایمان و طاعت هیچ مکلف در عقاید
 بفرض طاعت این نافع و مقبیل نیست و موجب خلاصی از
 عقوبت دایمی میشود و در و تقصیلات است **تقصیل** حق تعالی
 فرموده اطیعوا و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم یعنی فرمان
 کنید خدا را و فرمان برداری کنید رسول خدا را و فرمان برداری
 حکم را از شما در این آیه امر بعباد بر داری خداوندان از و اشع
 از اینجا لازم می آید که اولوالامر حکم میکند بر مردمان مگر بحکم
 حق تعالی در این باشد زیرا که اگر جایز دارد که ایشان امر بعبادت
 بآنکه حق تعالی امر بطاعت ایشان نموده باشد مطلقا لازم آید که
 حق تعالی امر کرده باشد مردمان را بعبادت و این جایز نیست معلوم
 که خداوندان امر که حق تعالی مردمان را بطاعت و فرمان داری
 ایشان را فرموده و امر میکند خدای را که مگر بحکم حق تعالی
 حق تعالی در این باشد پس مراد باولوالامر در این آیه آنست که
 معصوم اگر نه اند معصوم اگر نه است مگر ایامه اهل بیت علیهم السلام
 پس این امر بر رسول آمده که ایامه اهل بیت علیهم السلام را بعبادت اولوالامر

خلافت این پلش امام و حجت است و اولاد مرسلین باشند
 و فرمان برداری ایشان بر خلافتی فرض نیست **تفسیر** شرح
 کامل محقق انجیر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
 معرفت امام از عبد الرحمن بن ابی نجران روایت میکند که گفت
 شنیدم از امام عظام ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرمودند
 که شما نیستید بعد از ما صالح تا زمانی که شایسته حاصل کنید و شما
 حاصل میشوید تا زمانی که ما در آیدیم آنکه ما و در آیدیم و ما در آیدیم
 خواهی داشت تا زمانی که مطیع و فرمان بردار شوید چهار باب
 که صحیح و درست نیست اول آنها که با جواهر آنها و آن چهار باب
 طاعت خدا و طاعت رسول خدا و طاعت امام بر حق است
 اعمال صالحه است باقی احکام شرعی که از سابق حدیث
 گرفته شده اصحاب گفته که سه باب را اطاعت نمایند از حق با
 و طاعت امام را باز واجب ندانند و در میان حجت کم
 کم شدنی بود که مرکز عقیده نیستند تحقیق که حق تعالی احوال میکند
 عمل صالح را و قبول میکند عمل صالح را که کسی که وفای کند بر شرط و

الهی پس هر کس که وفای کند بر شرط الهی تمام کرد و ندانند عهدی خود را
 حق تعالی میباید با آنکه بر دین است از ثواب و تمام میکردند
 و عهدی خود را بر برای او تحسین که حق تعالی خبر داده بعد کار را
 بطریق هدایت و نهاده است از برای ایشان در طریق هدایت
 عملهای هدایت را که آن را کمال اسلام است و خبر داده
 ایشان را که چگونه طریق هدایت را مملوک دارند و فرموده
 و انی انما ارسالتک و انی عمل صالحی اتم اهدی یعنی تحقیق که من آن را
 هر کسی را که بگذاشت و ایمان آورد پس او راه یافته بود و اصول را
 بدین معلوم نموده و فرموده انما یقبل الله من العقیق یعنی قبول میکند حق تعالی
 عمل صالح را که از عقیق است بر هر کار آن پس هر کس که بر هر کار است
 و آنچه امر کرده حق تعالی او را هر آینه ملاقات حق تعالی خواهد نمود
 در حالتی که مومن باشد با حق تعالی بجهت صلی الله علیه و آله و سلم
 و در امت بسیار دور که اصحاب گفته راه یافته باشند و فرستاده
 قومی و برنده جمعی عیسی را که راه یافته باشند و کسان بریده که ایشان
 مومنند و حال آنکه ایشان مومن بودند از هر کسی که ندانند که مومن

نیستند تحقیق که هر کس که در آیه در خاصها از غیر برای آن آمده است
 پیوسته و برآید و گاه پیش از آنکه حق تعالی طاعت خود را بطاعت دیگر
 پیوسته و طاعت رسول خدا را بطاعت ولی پیوسته
 که آیه در این باب پس بر آنکه هر کس که طاعتی را از آنکه
 نکرده است خداوند تعالی را و اطاعت نکرده رسول خدا را
 و او را پیوسته و آنچه در این باب است حق تعالی را از آنکه
نقص بر این باب بخوش پوشیده نخواهد بود که اگر کلامی
 اشکال امام تمام امام با عباد الصادق علیه السلام چنان میگوید
 که حق تعالی قبول میکند که طاعت امام زمان صحیح علی علیه السلام
 در همه اشیای صحیح طاعتی از حق و اشیای دیگر و در هر طاعتی
 از عقوبت و پاداش میشود هر چند که آن طاعت صحیح و مشروع باشد
 ما و هم که معرفت امام را در اصل حاصل نموده باشند و اگر حق تعالی
 حکم انما یقبل از من المصلح طاعت را از کسی که متقی و پیرکار باشد
 مقبول میفرماید و کسی که طاعت او را از امر از طاعت او
 جدا کرده و حال آنکه حق تعالی آن طاعت را از کسی که متقی و پیرکار

که خدا

که صحیح است و بکری قبول نیست چنانکه در این حدیث ذکر شد
 از معصیان و پیرکاران است زیرا که از وی لغوی و پیرکاری
 چنانکه باید در وجود پیوسته آید پس طاعت وی مقبول حق تعالی
نقص شمس کامل محقق از وجود محمد بن یعقوب کلی در کتاب
 کافی در باب فرض طاعت آیه اهل البیت علیهم السلام را از آنکه
 روایت میکند که وی گفت شنیدم از امام عام امام عباد الصادق
 که فرمود که این حق است و طاعت عباد این که آیه اهل البیت
 آنکه یکم که در حق گردانیده حق تعالی فرمود که این را بر خطایق
 و واجب علی الناس معصیت واجب گردانیده بر مردم آنکه این
 نشینند ما را و لا یفید الناس حکما و لا عقدا و لا یفید ما را
 در آنکه نشینند این را و از آنکه عباد کان معصایم بر آنکه
 ما را باشد معصیت و منکر ما کان کافر از آنکه کسی که اسرار نماید
 و در آنکه ما را و با آنکه ما را از آنکه آن باشد کافر و منکر ما
 و لم یفید کان ضاللا و صحیح الی المهدی بنی افراسیخ علیه السلام
 طاعت او حبه و اگر کسی که متقی باشد ما را و نشانه ما را که است

تا زمانی که بگوید و هدایتی که فرض گردانیده حق تعالی بر او
 اطاعت و فرمان برداری است ان طاعت و فرمان برداری
 که بر فرمان واجب گردانیده فان لم یطع علی صلاته لیس له
 پس اگر کسی در آن شخص صلات و کرامی امر او را نپذیرد
 بجهت حق تعالی است اگر خواهد او را بر حجت ببرد یا نبرد
 و اگر خواهد او را بمعصیت عدالت نداد و عقوبت کند
تعمین بر این باب نوشته اند که از معقولان هر چه
 از مستفاد میشود که نسبت به اسلام نیست با اهل ایمان و مدعیان
 سه فرقه اند فرقه مکران است این سه فرقه از راه حجت و عقاد
 حواء حوارج باشند چون علی بن ابی طالب و جعفر که مقالات ایشان
 بمقالات اهل این مذهب نمی نزدیک باشد و خواه که در احکام
 و اظهار عداوت با اهل بیت نمایند این فرقه با جماع ائمه
 کافر اند و مکرر در بار حوارج بود و در مذهب و موقی ائمه است
 ائمه اثنی عشری پس در مقام اطاعت و انقیاد اند و این فرقه
 مومنان و از اهل محبت اند باقیای که مایه و فرقه در میان این فرقه اند

که این است

که ایشان را معرفت ائمه اهل بیت حاصل نشده باشد پس
 خواهی بود که ائمه ایشان بوده باشند عقیده و خود را معتقدند
 اما در حقیقت که اگر ایشان را اعتقاد با ائمه اهل بیت السلام
 حاصل شود در لیل در مقام اطاعت و انقیاد خواهند بود و اما
 از آن جهت که است این فرقه که مستحق عقوبت و طاعت ایشان
 مقبول نیست و موجب خلاصی ایشان از عقوبت و اهل بیت که
 پس و کرامت و احوال ایشان در احوال نیست اهل طاعت او را
 تواند بود که در انقیاد و رجعت خود بیاورند و یا نباشند
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و یا نباشند
 مومنان و از راه عذاب ابدی محبت دهد و چون اهل توحید است
 یعنی که احوال او را محبت خواهد یافت شیخ محمد بن ابراهیم
 در رجال اعتقاد میکند که اعتقاد باید بود است که وی خارج کار
 و عدالت و عداقت تمام ارا را که در حقیقت و مکرر خواهد بود و فرقه
 مکرر اهل کفر و ترک و اما که کلام ارا اهل توحید را مذهب خود است
 از دین خود بر سر حق که در میان ایشان را و یا نباشد حق که تا اهل کفر

تفصیل شمس محقق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی رحمه الله
در کتاب عمود اخبار الرضا علیه السلام در باب حدیثی که امام
ساجد الخیر بن موسی الرضا علیه السلام در پیش او روایت
فرموده از سحی بن مویز یحیی بن مکیه که حرم امام علیه السلام
زینب الصلوات فرموده و در این کتاب ما من الرشد و قد فرغوا
حدیث بروی صحیح آمده و گفته اند ما من رسول الله صلوات
بحدیث فیستغنی عنک یعنی ای سر رسول خدا ای رسول پرورد
از شما و حدیثی از زینب ما روایت فرمودی تا ما استقامه
نمیکردیم از شما آن حدیث را و کان قد تعذر فی التماریه و در آن
وقت امام علیه السلام در عماره بنی در کافه در آنده بود
فاطلع راسه بر مبارک خود را از عماره بردن کرد و گفت
سمعت الی موسی بن جعفر بن محمد بن محمد بن موسی بن جعفر که وی
شیدم از پدرم جعفر بن محمد که وی گفت شیدم از پدرم علی بن
که وی گفت شیدم از پدرم حسن بن علی که وی گفت شیدم از پدرم ابی حمزه
علیه السلام که وی گفت شیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

که گفته

که وی گفت شیدم از جبرئیل علیه السلام که وی گفت شیدم از خداوند
که فرمود لا اله الا الله حصی فی اصل حصی کان یعنی لا اله الا الله
حصا شست پس مرا که گفت که در آید در حصا پس این که در آید
فما امرت الا اخلص ما و انما بشر و طها و انما شروطها پس حرم
را حله امام علیه السلام از مقام خود تجاوز نمود و بخواجه مارا امام
علیه السلام و فرمود که در حدیثی که در حصا است از برای علی
الکبری که شراط باشد پس این را شراط نگاه داشتند که حدیث
شمس ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب عمود اخبار الرضا
مستفاد که در امام علیه السلام که اقرار نامه علی بن موسی علیه السلام
امام از قبیل جعفر بن علی است بر سر کاف و در آن حدیثی که در حدیثی که
با مخرجی از قبیل از شراط این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
و مورد آن حدیثی است که ابو جعفر و کشتی در کتاب معروف الرجال از
علی بن الحسین الفضال روایت میکند که حرم علی بن حمزه بطایفه
امام امام علی بن موسی علیه السلام فرمود که مرا بر احوال علی بن
مکانه خبر دادند و دیدم که در آید از فرسوال از توحید و علی که در

جوابی است که گفت با سوال از سؤات کرده بحال لایق نمی بود
 و چون سوال از امامت کرده گفت امام من علی بن ابی طالب
 و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از آن
 در عرفان حق من فرموده معنی ایشان بر فرق آورده انشی در کتاب
 و بعد از آن گفت **تفصیل ششم** هیچ کس حق اوجیه محمد بن یعقوب
 کلینی را ندارد در کتاب کافی در باب معرفت امام علیه السلام از آنکه
 کسی که ولایت میکند و دو امام امام امام اجداده الصادق
 را و این میکند که وی گفت پدرم ابا جعفر علیه السلام فرمود
 ابا عبد الله حدیثی از محمد بن علی علیه السلام در امدار علیه السلام
 با وی گفت الا انحرک بقول ابرو و حل ابا جعفر هم از آنکه
 حق تعالی مرضا باشد و در دنیا و در آخرت و در دنیا و در آخرت
 که پادشاه و علی بن ابی طالب پادشاه را پس مراد است که این که پادشاه
 علی بن ابی طالب و این از فرغ و از مطرب و در قیام است
 و مرضا باشد که گفت و جویم فی النار من خود الله است و بعد از
 و هر کس که پادشاه و علی بن ابی طالب پادشاه را پس مراد است که این که پادشاه

هیچ خبر داده نمی شود مگر آنچه که بودید که در دنیا محلی بود
 قال علی بن ابی طالب من گفت ابا عبد الله حدیثی از ابرو علیه السلام
 نخواستم که خبری را از حضرت فدا کرد که در آینده ما در حق من فدا
 فقال علیه السلام ششم مراد از ولایت و حق اهل بیت را از آنکه
 فرمود که این ششم و عمل میکند حق ولایت و امامت با و کتب
 درستی است که اهل بیت امام و الشیخه انکار الولاية و لعصا
 اهل بیت و این علی بن ابی طالب انکار ولایت و در بعضی اهل بیت
 و در بعضی چیز نوشته شده نخواهد بود که مرشد حسن و سید زین العابدین
 و بعضی مراد از اهل بیت امام معصوم علیه السلام تحقیق با و کتب
 تحت در کتب است زیرا که ابرو علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیه السلام
 زود فرموده که ائمه ارجح معصومند پس عام قرآن العمل ان
 تو ندیافت پس از نقل امام معصوم باشد و الله اعلم **تفصیل ششم** در باب
 آنکه اهل بیت علیهم السلام معصومند علم و شجره نبوت و مختلف
 ملائک و بیت رحمت اند و در مطار حاکست **مطار رحمت**
 شیخ کاظم حق اوجیه محمد بن یعقوب کلینی را ندارد در کتاب کافی در باب

و با وجود اعتبار افعال باشد عدل واجب که در ایشان نباشد محذور
که بواسطه آن صاحب ثنویت از عدل واجب فرموده و در بعضی
افعال از هر وجهی است که اقتضای قبح درستی فعل میکند و بر
سبب شرع منعی گرفته چون ظلم و تعددن که در ایشان قبحی است
که بواسطه آن منعی گرفته شده پس واجب فرموده باشد صاحب ثنویت
که اگر کند یا نخیزد منعی کرده و یا نهی کند از آنچه امر کرده و میترسد بود که
عقل سلیم مانع از رجوع آن صاحب حسن و قبح را در افعال در پناه
و حکم بر وجهی که است بنیاده و بسبب باشد که بواسطه حال
و خصایص آن بر سبب تا ثنویت کاشف آن نگردد و مخالفان
که در افعال چنین کماقتضای حسن و قبح کند موجود نیست حسن و قبح
افعال از هر وجهی صاحب ثنویت بگوید یا اگر اهل ظلم و تعددن
و اگر از عدل منعی گرفته شود و ایشان اندک می توانست بود و صاحب
ثنویت از آن زور زورده و خبر واجب و سایر عبادات نمی گوید
و شبیه خبر زور را و با و خون ناحق و دردی و راه زنی و مال
آن امر کردی و درین حکام عامی عبادات واجب و غیره قبح

و عیسی کشی و این قبیل اعمال که شمرده شد از قبیل طاعات و عبادات
 بودی بعضی علماء فرموده اند که چنین سخن که طاعتی است در اول نظر
 ادراک فیج آن نمایند و از این لغت جویند اما که با جهت برارنگار
 آن محض نصیب و جدال و ضرورت فیصل و قال است **مسئله**
 مخالفان این طریقه زهر او معاندان این مجربین بسیار می اندیشند
 و اگر در کتابان بر این لازم آمده و مورد تشنگان اهل علم
 شده اند با کما صحت حکم عقل حسن و قبح افعال از آن جدا
 از اعتبار است که افعال عباد در اختیار این غلبه نموده و بر
 طاعت لازم می آید که قابل شوند باینکه حق تعالی برین کما **مسئله**
 فرموده باشد و در عذاب و عقاب عبادین ظلم و تعدی کرده باشد
 شود که لغت اینها عیب و تعدیات و حدود شرعی باطل و
 باشد و بهر عقل حاکم است مانده در این افعال از حق تعالی
 قبیح و ناپسند است و در دفع این مفاسد که بر این منوجه است
 میگویند که حکم عقل این را در مرتبه نیست چنانکه حکم در حسن و قبح
 افعال شرع است بر عقل بعضی ارباب عمل و درجه که اندک **مسئله**

که در الحاد

در انکار صحت احکام عقیده در حسن و قبح افعال هیچ مقدمه که مسلم
 متفق بر این باشد در این مقام که گفته اند و این ثابت نیست در عقاید
 که بظهور آورده اند **مسئله** بر هر دو شان عقلی نیست که کمال ارباب
 جدال نیست که در این کوشش که هیچ مقدمه عقیده از مرتبه تسلیم و قبول
 این المتخالفین حاصل نمیشد چه برایشان روشنی است که اگر عقاید
 مسلم در میان سخن تحقیق باید داشت که ارباب تحقیق سخن خود را
 رسانند و انجائی همیستند در میان افعال مشهور است که تحقیق
 اهل فضل و کمال که در این عبادت و جدال معارضی تمام دارند و در اکثر
 مجالس و محافل بر اینها و اقوال خود فایز و غالب آید و در مجلسی
 بجهت افاضل با قدره المحققین سید شریف جرجانی طرح مضامین
 و بحثی را که طرح افکار کرده اند چون پرسید بر تحقیق ظاهر بود که
 قوه تعبد و مضامین در صورتی است که مقدمات مسلم در میان باشد
 و اگر قضایای مسلم در میان آید از آن ختم سهولت بدست فرمود
 که بر ارباب معتقد ظاهر است که مطالب نظریه ضرورت که نمی شود
 معلوم ضروری و در محبت که باب النزاع خواهد بود و می شود

باین مقدمات ضروری و این مقدمات مذکور خاطر انفاصل محسوس کرد
و از آن بعد ضروری آن بخود انکار فرمود که اگر این مقدمات ضروری
را در حضور انفاصل علم میداری تا اگر بعد از آن حجت انکار آن علی
مقبول نبوده مناسب است که طریقه صحیح و عادلانه را بپای
آهسته اقدام تمام ملوک داریم و اگر از آن بعد در باب است
بر حکمان ظاهر شود که مقصود از اینجا در اظهار حجت بلکه عرض
از این جهت و این وجه در باب اول لید حضور این حق
اقتضای حال آن اقتضای بنیاده مستقیم شرعی و مستقیم
و حکم ماضی به کف الاجد لاین هم قدم حضور این حق مستقیم
آن حال مستقیم نخواهد بود و با غرض لایق و با شکاف و آوار
شخص چون بد که انکار مقدمات ظاهره موجب اقتضای
و قبول آن مقتضای لازم و انجام میشود و حکم انوار محال است
عبدی منسب المصلحت از این جهت فراموشه غیر قابل و مقصود
کست چه بر اهل کوشش ظاهر است که مستحق عمل کنی و بعد از
اعتراف نمودن بسیار پسندید و راست است اگر که بدست و کاست

و انکار

و انکار ضروریات عقلیه خود را از مملکت ابرام و انجام در نماند
و بعد از این حال و لا حرجی دفع از وی عبدی که کار و بار ماضی خود
مکلف عادت علم از این تمام برین طعنه ای است که قبل از
اقت حجت برین مقدمات حجت تحریک کل مزاج میگوید که حسن و
فحش در عرف علمای رب منعی اطلاق دارد یکی صفت کمال و فضیلت
میگوید علم پس است یعنی صفت کمال است و جمل فحش است یعنی
نقص است دوم موافق صفت و مخالف صفت چنانکه میگوید نالید
حسن است نسبت با از عارض یعنی موافق صفت است این است
بر فضل را گویند که ممدوح و پسندیده بر دو نوعی است بنده و فحش
که مذکور و نامسندیه چنان باشد خواه اول صفا و راضی نکالی
و خواه از مذهب کمال بر اقصای و مخالفان مقصود از آنکه حسن و فحش
اول عقلی است و شرعی و در بعضی رسوم اختلاف است با معانی
الهی است عزت و ولایت علیهم السلام بر آنکه که عقلی است
و شرعی و میگوید که محل و چنان و انشال این چنان اعمال
بوده چنان حال بر اینها امر فرمود و ظلم و زور و زنی و راه و زنی و انکار

آن چون ناستوده بود و نماند نهی کرد و خلاف اجمعی از حق تعالی قبح
و منسحق الصدور بود پس امر و نهی الی منسحق باشد چنانچه در حق تعالی
در نفس الامر و افعال بر این قرار گرفته که شرعی است عقلی و نهی
موجود حق تعالی بیان امر فرموده اند چنانکه شرعی است و چون از ظلم و جور
نهی فرمود قبح شده پس قبح در این منسحق بر او در نهی
الهی باشد و از امر و نهی میباید در حق تعالی منسحق بوده باشد
که قبح را چنانچه حسن را قبح کرده اند **مسئله** مستحکم و نامیده کارا
عدل و توجیه اند و در حق تعالی است که میگوید بریده عقل حاکم است
با کمال ظلم کردن و در حق تعالی مکر و جلد و عذر و خلف و غده و کتمان
و حق تعالی حق تعالی در حق تعالی قبح و منسحق را کتب الهی
عقوبت کردن و عامی را کتب عیان نور و کتب نورانی و افعال آن
از حق تعالی قبح و ناپسندیده است و چنانچه افعال بخیر و ضروری از حق تعالی
نمیکنند و انجبت که قبح است عقلا و اگر چه شرعی بر شارع
حد و در آن از حق تعالی وارد نشده باشد و مسکنت است که حق تعالی
اینجا منسحق فیما است زیرا که مناسخ حد و در این افعال شرعی از در

برو

شرعی منسحق نمیدانند مطلقا و دلیل بر آنست که اگر حاکم در حق تعالی قبح
عقل باشد لازم آید که هیچ حدی عقیدت ندارد و بعد از آنکه در حق
و صحت در حق تعالی می تواند بود زیرا که اگر حسن و قبح افعال بدلیل عقل معلوم
چنانچه افعال از حق تعالی قبح عنوان شرعی بر حق تعالی قبح آن وارد کرد
مسئله نماند بود که حق تعالی افعال را بخیر و نصیحت و نوبت از برای حق تعالی
پسندیده و بدو و غرض و غرضی می کند و غرض از برای حق تعالی باشد
چنانچه افعال از حق تعالی قبح و منسحق الصدور نماند پس لازم بود که شرعی
در حق تعالی کما که باشد و حق تعالی افعال را بخیر و نصیحت و نوبت از برای حق تعالی
تا قبح باطل این است که پس حد و انصاف عقیدت معلوم نکرد و و باید که
حاکم باشد یا مناسخ حد و در این افعال از حق تعالی از انجبت که قبح و
عقل است پس از در و در نوبت یا حقیقت نوبت یا حاکم عقل
و حق تعالی کرد و در این مطلق است و اگر گویند که از برای حق تعالی عقل
از احکام شرعی مصلحتی برای عباد و تفاوت تمام صاحب نوبت
باین احکام چنانچه تفاوت مصلحت ایام بعدی صاحب نوبت
که چنانچه در حق تعالی منسحق مناسخ فیما شرعی حق تعالی منسحق و عقیده

چنانکه از اختلاف شکایات نور فرستاده شود که نور حق
 از نور کس است چندان استعاری ندارد **مقاله ششم** عدالت مطلقه
 که عامه از برای حق تعالی اثبات کرده اند آنست که میگویند حق تعالی
 عادلست و میگویند عدالت وی بر یکواریست و موقوف به بعضی
 جزو است و شرط صحت طاعات و عبادات و ایمان است
 بر وجهی که مناسبان ایمان است علیهم السلام بر این گفته اند و اصل
 دین بر کرده اند اگر مکلف از این دلیل بر ایمان طاعات او
 فی نافع و مقبول نباشد و موجب خلاصی از عقوبت و ایمنی شود و
مقاله هفتم در بیان اثبات نبوت تمام الایمان صلی الله علیه و آله است
 آن بر اثبات واجب الوجود و صفات او بر وجهی که هر صاحب
 اثبات ایمان از ائمه معصومین علیهم السلام را بیان و جزو ایمان بودی که
 بر اثبات نبوت و آنچه موقوف علیه است از اثبات واجب
 و صفات او و بیان آنکه اعتقاد به نبوت اگر موقوف بر
 ایمان ائمه اطهار باشد بر دلیل نافع و منجیه نیست و موجب نجات
 از عقوبت و ایمنی نیست و در وقت مناجات **مقاله اول** علما را

در اثبات نبوت ائمه علیهم السلام دو طریق است یکی از طریق
 بیان احوال و آن طریق اثبات نبوت بمجره است و موقوف است
 بر اثبات معارف الهیه اروج و واجب و توحید و علم و قدرت و ارادت
 و عدل و حکمت و امثال آن از اصول دین لایزال و غیر قابل
 معجزه و نیز دلیل عقلی و این ملک و دینان عالم مشهور و در حکایت
 ایشان مستور است و اما عظام و تحقیقان را مسلکی دیگر است که موقوف
 بر اثبات وجود واجب و توحید و علم و قدرت و ارادت و عدل
 و حکمت و دین و امثال آنست بلکه این معارف و سایر معارف دین
 از ایمان و ادعای الهیه و شخصی که دعوی نبوت کند حاصل میشود
 او از صفات احوال و ادنیای او حاصل نمیکند و این ملک بسیار
 و همچنین نهایت لطیف است و بسی بر علوم عادی و مردود است
 که از قطع و دست بردار عادات حاصل میشود **مقاله دوم** عظام
 در تقویر این ملک میگویند میزاید بود که مستحکم و مستقر است
 عادات شخصی در کفار و کدر و استلال غایب از حالات عقیده
 او از ملکات حاصل و اخلاقی کامل و از این طریق ثابت

تفریک کامل حاصل کند تصدیق و راستی او در گفتار و کردار و عفت
 او از خطا در انکار و انکار مثل اکثره معاشره به شخصی معلوم میگردد
 اگر وی شخص لطیف الفهم مستقیم الطبع سریع الانفعال صاحب عفت
 مقدس با نیت و دیانت است و در جاده علمیت و شایستگی
 و مقامت دای حسن زیادت را شرح دم و در حفظ قانون عبادت
 و نفاذ آن نفاذ ثابت قدم است محض صدق و صداقت و عده
 و عداوت و شکر و صبر و عرض ارباب و متابعان و مقبل بحال و ان
 و اب او روی از حیا و عفاف و عادتش اجتناب از جور و ظلم و
 و از شیطنت و منکرات و عفتش در افعال متعده و با وجود
 مابین فضایل که بر وی تکیه از فضایل و غیره استوار بقا عادت
 اجبار از فضیلت نماید منوعی که عادت باشد از این مثل ان
 و اقرا و کف و انخوان او و بعد از ظهور این احوال و توفیق
 محقق معلوم میشود بنا بر صورت عادت که در او که وی خیر میبرد
 و اگر در آن روزها در حالت دور از شکر و در می بیند که
 چنین شخصی خبر دهد که عالم را اصلاحی است قدیم علم و توفیق

او از ریاضات بخلاق فرستاده و ایشان را مکلف با و امر و نهی
 گردانیده و مرا تبه ایمان و انقیاد حاصل میشود که وی بدین اجبار صادر
 و دعای او مطابق واقع و موافق نفس الامر است و الله اعلم
مبحث سیم اخبار و عقیده این مقامات میگردیم که تواتر معلوم
 که غیر حاصل از عقیده و الله اعلم مقصد بصفت مذکوره با بعضی
 مضاعف آن از صفات کمال بوده و مع صد استوار معلوم
 که ظهور از خفوت و تفسیر بوده که عاری از علم و کمال بوده اند و در
 که مطلقا علما و فضلا نموده اند بلکه اهل انوار و خط و حیات عباد
 انصاف میگردانند و از خفوت و دوریت بر هم تجارت بجای شام
 فرموده و مدت مسافرت بسیار کم بوده و در آن اوقات
 از علما و فضلا و بزرگان شنیده اند و اوقات نموده تا بتوانی
 که استفاده علم و کمال از علمان کرده باشد و این حال و کمال
 موقوف ذات و صفات و افعال و اسماء الهی از او و او را
 مستحق حکم و مصالحی ناشای و موقوف معاد جانی و روحانی
 و پان فضایل که بر وی تحصیل و میگردانند و کمال و توفیق

کجای رسیده که عقلا عالم نخب و تصور خود اقرار نموده اند
او قابل شسته اند و قصص اولین و توارخ مقدس را بنوعی ساقی
و موبد اگر داند که هیچ احدی را از اقل توارخ و ارباب قصص
انکار آن نمائند و اطمینان وی بر صدق اخبار خود بجای رسیده
که در مجادله خصما میفرماید تعالوا ندع انبیا و اولیاءکم تا انکاک
فنجعل نبی و رسول علی انکادکم و در بیان عظم ایان این اخبار و حکایات
وارد است ایکرمه دلت من اباء العیب لوجها لیک
تعلما انت و لا ویک من قبله و حقیقت احوال انجمن
بر اعدا این ظاهر بوده که با کمال تعجب را می بیند که این
چنانکه حق تعالی میفرماید ام لم یفرق رسولکم فیم له مکرمه
و مالک ملککم من قبله کتاب و لا تحط بحیکم و الا لایات
المبطلون بل مواتیات منات فی صدور الین ادوا انکم و غیره
لقد لیت حکمکم عمر قبله افلا تعقلون و از این خطای این اصناف
طبیعی سلیقه و افهام میسر می رسد که در انبات که صاحب
این احوال با هدایت ربانی تعلیم آسمانی است و در دعوی نبوی

در اصد

و در اخبار از صفات بر طرف حق و بر سنگ صدق است و در
که اشاره بر این طرز استلال باشد فوالله انی لاجبارکم رسولکم
و قول حق تعالی والله انی لاجبارکم رسولکم و اخبار این
منهج کم که روی کفایت فطره ایان را بقدر سکانت داشته
پروین زنده برایش ظاهر و موبد است که صاحب فرد که
صوری و کمال است منزه حقیقه ابرار المؤمنین علی اسم و خصوص
کمالی که معصوم شیعیان را بر این ملاحظه نماید نکست
صدق انکسرت در اقرال و افعال و عقاید معلوم او شود
محمد صدق منزه علی اسم علیه السلام از کلمات صورتی و موبد
انکسرت معلوم بر صاحب فطره میشود رحمن انکسرت فریاد
را از روی کار و است و انی از یکا و سغری کلمات فرستاده
با و در روزی تکلیف نموده و من نایب آن میفرماید و اعطیت حکام
من رجالاتی و احبت حرمه و امر اعلم تقی حاصل میشود با کجاست
و صدق در دعوی نبوی و حق است **منهج** بر طریقه تحقیق
علماء امایب ایان بر ثبوت حق حاتم الامیه صلی الله علیه و آله

بتفلیذ علما و فضلا و متابعت ائمتا و صلحا ایمانی صحیح است
 صحت طاعات و عبادات بران متفرع میشود و اگر ایمان
 مذکور حاصل نباشد طاعات و عبادات صحیح و مجرب نیست
 هرگاه که مکلف ایمان به نبوت را بدلیل یقینی بر آنستد باشد و
 یا مقرون معرفت امامت را بر اظهار دلیل بایستد ایمان و طاعات
 وی در حق او مانع نیست و موجب خلاصی وی از عقوبت دایمی شود
 سایر قواعد اصولی که بسبب ذکر یافت **معاذ الله** در بیان
 اکمال امامت از اصول نبوت و نبوت وی بدلیل ایمان و طاعات
 مکلف مانع و مقبول نیست و موجب خلاصی از عذاب دایمی شود
 و محقق کامل بضرالاس محمد طوسی رحمه الله در بعضی از مضامین
 خود میفرماید که ایمان یقینی بود که علم قطعی حاصل باشد که
 و معرفت سحر منفک نباشد از معرفت کردگار یکبارگی قادر عالم
 می درک صبح بصیر برید شکم که پنهان فرستاده و در آن مجرب
 و احکام و انصاف و سستی در محال و حرام و روجبی که نمیشود
 بران جمیع است چنان فرموده پس ایمان شکی بران امور باشد پس

از آنرا

از اصول این باشد و حوائث نبوت بخود نبوت حاکم است
 ممکن نباشد حاکم در محبت حسن و قبح افعال قرع محکم که صحیح است
 پس عدل و حکمت نیز از اصول این باشد و حوائث طاعت و انقیاد
 میسر و اعتقاد نبوت و معاد و ترب و وعد و وعید و افعال
 عباد و محقق بدینست پس معرفت از اصول نبوت و چون معرفت
 که درین شریعت مصطفوی باقیام ثابت باقی و مطاع و مستحب
 خواهد بود پس تمام تمام بود ام و اثبات وی معروف باشد
 و چون نبوت مجری و محال فایز بر مل و ادیان و انانی مقتضای
 آرزو و شهوات چنانیاست پس بطریق عادت معلوم نماید که درین
 و شریعت مصطفوی را بخوار و محال عالم معرفت و معارفان حساب
 سوکت خواهد بود که پیوسته در دفع و دفع این شریعت مطهره
 کوشند و در ابطال و استیصال آن سعی و اجتهاد تمام بپردازند
 پس بابت واجب شود محال که اجتماع نماید که در سوکت
 و قوی باشد مانع و دفع اعادی این شریعت استحال تواند نمود و فقط
 شریعت باشد از صدقات اعادی و حین جمیع انی شخصی که مطاع

تشیع باشد عقل او داند که در از روی مستقیم او خطای نیست اما
بوتوق تمام طریق متابعت او پسند و بادای و اجابت
عقلیه که حفظ الجماع و رعایت بقای دین و سربیت در آن باشد
قیام نماید صورت بهر دو آن شخص امام است پس احوال از
لی صورت امام ثابت و ثبات شود یافت پس امامت از اصول
دین باشد و امام صاحب ریاست و اگر عدد و دین مقام در خط
لعمریه خطور کند از ازل و غده سبط در سباحت امامت که اینست
سمت در کفایت می توان نمود پس اعتقاد با که بر حق تعالی و است
که بعد از انوار حق تعالی سبوت امامی از برای امت لقب کند از اصول
که در جمیع از غده و اوقات لازم و مستقیم است حواه در زمان
نبوت و حواه بعد از نبوت که این اعتقاد مکلف را احکام
بدل عقل و اما اعتقاد با امامت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
واجب گشته که نفس بر امامت او وارد شده و سایر از برای
اعتقاد با امامت ایشان بعد از نفس امام سابق واجب و مستقیم گشته
و از اصول دینست پس اگر مکلف اعتقاد با امامت بداند که باید

بروز

شیعی که تفصیل یافت این اطلاعات وی نافع و مفید باشد
و موجب رسکارتی او از غرایب دینی نشود و چون صاحب آن
که در عرف شرح عبارتست از زیارت و پروردی شخصی
با جاده خلاق در امور دین و دنیاه سات بهر صلی الله علیه و آله
بر تحقیق معنی لطف و شرح احوال و احکام او است نزد او
لعمریه جان معنی لطف و ایراد احکام آن **مقاله** **مهم** در بیان
معنی لطف و شرح احوال و احکام آن و در آن ترتیب **مهم**
جمهور را احاطه عدل و توحید بران زنده اند که لطف در عرف
و فعلی است که مقرب بر روی گرداننده مکلف باشد لطف
و دور گرداننده او معصیت و یکدیگر از غده لعمریه کالی برسد مکلف
را مضطرب و بی گرداننده در فعل طاعت و یا اجتناب از معصیت زیرا که
الهی او مضطرب از صفاتی حکمت تکلیف است و در لطف مقرب و عطای
حق تعالی است از اوراق و اجال و قوت های دینی و حاکم طایفه
و سایر حوارج اعضا و کمال عقل و سلامت ادراک و نفس و لا اعطیه
بر حراف و غده و غش اینها و غش اینها و غش اینها و غش اینها

و حکما و مجاورت صفا و القضا و مثال الی را موری که مکلف را بطن
و عبادت نزدیک کردن و غیره و اینها را در این باب از این جهت
و توجیه بر این زنده اند که لطف بر حق تعالی واجب عقل را در حق تعالی
اراده کرده از مکلف فعل طاعت و اجتناب از معصیت و میزاید که
اقدام خواهد نمود بر آن لطف از حق تعالی حد و زیاده پس اراده طاعت
از مکلف مستلزم اراده فعل لطف باشد و الا اراده طاعت از مکلف
نموده باشد مثلا اگر مردی خواهد که ضیافت کنی را در او زنده گوی
عناقر نخواهند بر روی نرود و انکس حضور او نماید محرم شود
که او در حقیقت اراده ضیافت او داشته و در سالی دیگر مکلف است
که چون حق تعالی مکلف طاعت و عبادت بر او بکار نموده لطف
حق تعالی واجب شود بر او برای اراحت و از او نه مکلف بر او که
از او غرض بر حق تعالی واجب تا عقوبت وی قبح نباشد و
نموده و اگر او را محبت عیسای فدای که در دنیا است که عقوبت
واجب میشود و چون عیب است که در لطف که موقوف علیه است
واجب شود عقلا **توضیح** بیایم بر این باب البتة باشد بلکه در حق

واجب حق تعالی از اینها و الطاف نسبت با عاقل مکلفین از این جهت
ایشان را اگر طاعت نمایند عقوبت ایشان از حق تعالی محذوف
و توجیه بر این حق لطف قبح است بدلات ای و لولوا انکم تم
تعدون من قبل ان یاتوا ربنا لولا انزلت الیه رسول افقدکم
من قبل ان یأتیوکم و نسبت با جمعی که حق تعالی میداند که اینها
خواهند نمود و وجود طاعت و لطفی که از برای مجبوران است
مکلف باشد و این نسبت با مکلف که حق تعالی داده که طاعت
شود و بر او در مقدار واجب که مکلف را عقوبت نماید و زیاده از این
مقدار از این است که لطف است از حق تعالی صدور از طاعت
بر او که حق تعالی است و لطفی که غرض از این طاعت مکلف باشد
و این در صورتی است که حق تعالی داده که او طاعت خواهد نمود
اقتضای مراتب لطف که مکلف را در طاعت باشد بر حق تعالی و این
و الا اقتضای عین باشد و این صلح است و طاعت اول است
و حق تعالی میفرموده و انکما و لای جمل از لطف و در عبادت
لا جمل از لطف است و این که مکلف که حق تعالی داده که طاعت

میکنند که گویند که امام عام ابا عبد الله علیه السلام فرمودی
عروصل علی بن حقیق که فرمودی تعالی زاد و کور علم است عالم
علیه احد من خلقی علی است که هیچ نزد حق تعالی است و مطلع
نگردانیده بر وی حکم از مخلوقات و علامته الی ملائکه و رسل
و یکی دیگر علی است و که از ابلاک و پیران رسیده قاصد
الی ملائکه و رسل مقدساتها ایسان علی که حق تعالی از ابلاک
و پیران رسیده بر آن علوم مای رسیده و ما را بیان خبر و گاه کرد
نقد سراج ابو جعفر محمد بن یعقوب یحیی حماده در کتاب فی
در باب انکه ایما اهل البیت علیهم السلام میدانند انکه زنده میگردند
و انکه ایشان زنده میباشند از حارث بن مغیره و خدیجه عوار
اصحاب ابا عبد الله علیه السلام که از محمد بن عبد الله بن علی و ابوبکر
و حماد بن عیسی بن حشمت روایت میکنند که اینان شنیدند از امام
عام ابا عبد الله علیه السلام که فرمود و انی لاعلم ما فی السموات
و ما فی الارض عین کرم میبینم انکه در آسمانها است و انکه در زمین است
و اعلم ما فی الجنة و ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون میبینم انکه در آسمانها است

در انکه در آسمانها است

و انکه در زمین است و انکه زنده است و انکه خواهد بود و انگاه امام
علیه السلام در آن فرمود ساجی و حیاتی باقیست که این سخن در بعضی
شبهه کان مدک بنود امام علیه السلام فرمود علی است و انکه در کتاب
عروصل علی بن حقیق که فرمودی تعالی زاد و کور علم است عالم
علیه احد من خلقی علی است که هیچ نزد حق تعالی است و مطلع
نگردانیده بر وی حکم از مخلوقات و علامته الی ملائکه و رسل
و یکی دیگر علی است و که از ابلاک و پیران رسیده قاصد
الی ملائکه و رسل مقدساتها ایسان علی که حق تعالی از ابلاک
و پیران رسیده بر آن علوم مای رسیده و ما را بیان خبر و گاه کرد
نقد سراج ابو جعفر محمد بن یعقوب یحیی حماده در کتاب فی
در باب انکه ایما اهل البیت علیهم السلام میدانند انکه زنده میگردند
و انکه ایشان زنده میباشند از حارث بن مغیره و خدیجه عوار
اصحاب ابا عبد الله علیه السلام که از محمد بن عبد الله بن علی و ابوبکر
و حماد بن عیسی بن حشمت روایت میکنند که اینان شنیدند از امام
عام ابا عبد الله علیه السلام که فرمود و انی لاعلم ما فی السموات
و ما فی الارض عین کرم میبینم انکه در آسمانها است و انکه در زمین است
و اعلم ما فی الجنة و ما فی النار و اعلم ما کان و ما یکون میبینم انکه در آسمانها است

در انکه در آسمانها است

پنجم راجع علی مکر که اگر کرد که در امور دین و دنیای خود
 و در دنیا و آخرت **مختار** است شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
 در کتاب کافی در باب آنکه ایضا اهل بیت علیهم السلام
 عالم غیبات اند از سریر صریح روایت میکند که وی گفت
 شنیدم از جوانی بر این گفت سوال کردم از امام عظام
 از قول حق سبحانک و الارض یعنی آفریده آسمانها و زمین
 فی انکسور اتمالی بوده باشد تا مطابق آن سافرند امام علیهم السلام
 فرمود تحقیق که حق تعالی آفریده عمر خیزی را عالم خودی انکار و
 مشائی در وجود بوده باشد پس سافرند آسمانها و زمین را و خود
 پیش از آن آسمان و زمین در جاهای خود در جاهای آن مطلع گردید
 چرا که گفت در قول حق تعالی عالم البیت فلا یطعن علیه احدی
 خداوند تعالی دنیای غیب است پس مطلع میکرد آن را و غیب خود را
 پس امام علیهم السلام فرمود الامم اربعی می توانی می توانی که اگر کسی
 برگزیده است از همه که در حق تعالی غیب خود مطلع میکرد و
 کذب می گوید که محمد صمدان است که برگزیده است و او را حق تعالی

در

و غیب خود را بر او آشکارا کرده اند و آنکه امام علیهم السلام فرمود
 که غیب بر دو گونه است یکی آنکه تقدیر کرده از ازل و نقصان فرموده و
 پیش از ازل و پس از ازل و فایده آنکه در این کتاب این غیب است
 که نزد حق تعالی است و غیب او و حق دارد که هر چه را که
 مطلع گرداند و اگر خواهد مخفی دارد و یکی دیگر است که تقدیر کرده
 حق تعالی و نقصان کرده از او فایده آنکه این بر ملائیکه کرده و یکی
 که حق تعالی پس از ازل و بعد از ازل و مسلم بر این مطلع است و غیب
 ما را بر این اطلاع داده **مختار** است شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
 در کتاب کافی در باب آنکه ایضا اهل بیت علیهم السلام حق است
 که چیزی را بپایان میرساند از غار ساجی را و آب میکند که وی گفت
 سوال کردم از امام عظام از الصادق علیه السلام از امام
 که ایضا می دانند چیزی را امام علیهم السلام فرمود لا یکن احدکم
 یعلم السی علی الله یعنی می دانند و یکی می گاه که خواهد آنکه بر چیزی را
 خداوند تعالی او را بر آن خبر دهد و آنکه می گاه که خواهد که آنکه بر
 همین حق صاحب لغوی و تفسیر این لطایف از ایشان کتب کامل

معلوم میشود و موقوف بر مکتب حضرت **شیخ**
 محمد بن یعقوب کلمی و قدس سره است که در باب انکار حق تعالی کذب
 پیغمبر خود اسحق علی کرم الله وجهه و که علم کلام امیر المؤمنین علیه السلام
 از محمد مسلم روایت میکند که وی گفت بندهم ارا مام امام ابو جعفر محمد
 علی الهادی علیه السلام که میفرمود درل جبر مسل علی الهادی علیه السلام
 بر ما بین من الحجة فزود الله جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله
 و بر ائمه اربعین علیه السلام پس ملاقات کرد و گفت که
 امیر المؤمنین علیه السلام و گفت ما نازل ارا مامان چیست آن دو
 انار بر دست حق پرست نهای پیغمبر خدای خیرت رسالت پیام
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما نه فایده پس گفت فیما بین
 اما این اما پس او متبرک است و نیت مرتز او را انقضی
 و اما نه فایده و اما این اما پس او علم است انگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 انار اندونم کرد و فرمود آن امیر المؤمنین علیه السلام و او پیغمبر خود را
 و گفت تو نیکو کردی و این انار انگاه ابوجهبر علیه السلام فرمود که علم کلام
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اما نه فایده و اما نه فایده ان علم علیه السلام

ان علم

پس علم کلام حق تعالی فرمود اسحق حق تعالی که اگر کرد و او را که علم کند
 امیر المؤمنین علیه السلام **عنه** و در باب انکار حق تعالی علیه السلام
 نزد ایشان سلاح رسول از نزد ایشان است اما اینها و مثل سلاح
 رسول از ایشان مثل آتوبت میکند و میان بی ابراهیم است
 و در ایشان است **ان الله** شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلمی که
 در کتاب کافی در باب انکار امیر اهل البیت علیه السلام نزد ایشان
 سلاح و متابع رسول از ارا مامان علیه السلام میکند که وی گفت که
 امام اباجبر علیه السلام که فرمود و ترک رسول از مامان
 من انشاع سبعا و در عا و غیره و بعد از انکه رسول آن
 خدا را انشاع و یکا شمس بود و در بی و یکا سبعا فرمود و گفت
 کلام علی بن ابی طالب علیه السلام که انشی الله من عیرات مقبوسه
 آن ترکات را امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از ابراهیم علیه السلام
 باطل اهل البیت رسیدیم فال الی سلاح فوج غنم لو وضع حد
 خلق الله کان خیر من ارا مام علیه السلام فرمود و حق که سلاح من صلی
 دور کرد اندیشه میفرمود از و شر و قباح ما غاشی که اگر نهادند

آن صلاح نزد من خلاق برادر منی خلق کرده اند **مقاله دوم**
 شیخ محقق اوجوه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
 اگر اهل بیت علیهم السلام نزد ایشان آیات اینده علیهم السلام
 از آنی خبری غالی روایت میکند که گفت شنیدم از امام عمام
 اباجه دار الصادق علیه السلام که میفرموده الواح موسی و معراج
 او زواریات دما برایش بریده است و هم شیخ رجاء در کتاب
 کافی در باب مکرر از امام عمام اباجه دار الصادق علیه السلام
 روایت میکند که گفت شنیدم از اباجه جعفر علیه السلام که میفرمود
 انما امام منظر علیه السلام خون ظهور کند در مکه معظمه و خواهد که از آنجا
 کتاب کوفه صادر شود و خواهند که در آن شهر گاه امام علیه السلام
 که باید که در آن روز یکس از ثمال در آن آب را و طعام را و آب
 خواهد که آن کسی که با منی عرق بود پس فرو بیاورد و مرغ فرست
 مگر که بر آن بچند شود و در آن یک جمیع در آن که که کشته باشد از آن
 آب سیری در طعام باید و هر کس که کشته باشد مراب کرد و در آن
 زادایش باشد تا زمانی که در دین یک بر وی عاید **مقاله سوم**

عنه

شیخ محقق اوجوه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب
 مثل صلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان اهل بیت علیهم السلام
 صحیح است که در میان اهل بیت است از حدیثی که در آن
 که در آن گفت شنیدم از امام عمام اباجه دار علیه السلام که میفرمود
 نیست مثل صلاح محمد در میان اهل بیت که مثل آن که در آن
 نمی آید پس در آن ایامی از آن که در آن میگوید در میان ایشان
 آمدی محمدی تا آن که او میفرمود پس پس که صلاح منظر علیه السلام
 در میان ایشان بر میآید از اهل بیت آیات و ولایت امامان
 و او در پیش روی **مقاله چهارم** در میان آنکه اهل بیت علیهم السلام
 میباشد در آنی را که از دنیا بروند و در آن وقت سینه امامی را که
 بعد از این است و مورد ایشان را حیات ایشان است و در آن وقت
در باب اول شیخ اوجوه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
 در باب آنکه اهل بیت علیهم السلام میباشد که مکرر ایشان
 که خواهد بود از امام عمام اباجه دار الصادق علیه السلام که میفرمود
 که در آن گفت شنیدم از اباجه جعفر علیه السلام که میفرمود
 که در آن گفت شنیدم از اباجه جعفر علیه السلام که میفرمود

حاضر گردید و در شبی که از دنیا رحلت میفرمود و گفت ثابت
 است بر این چهره من سلام این شربت را علی بن الحسین
 فرمود باین آن جمله اللیلۃ الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 که نصیب روح کرده میشود در این شب و می آید قیام و صلوات
 و این آن شب است که حضرت علی بن ابی طالب در این شب از دنیا
 رحلت فرمود و هم شش وعده در این شب است از حسن و حسن
 که در آن وقت با امام حسن علی بن موسی علیه السلام تحقیق که
 امیر المؤمنین علیه السلام میبایست کند خود را و انشی را که گشته
 میشد داشت و حاجای را که گشته میشد در آن میفرمود و چون
 او را در عمارت که در دولت بر روی آنکس بود و صدای میباید
 این میباید که در آن روز چهار روز از آنجا و هر چند که کثرت میباید
 و اخراج نموده که امیر المؤمنین علیه السلام در آن شب در خانه مبارک دارد
 و از آنکه بعضی را که با ملت مردم قیام کند قبول میگردانند و در آن
 بسیار را در خانه پروردگار میفرستد و در حقیقت میفرستد و در آن
 و بعضی که میبایست که این علم فرستاد و در آن فصل می آید در آن علم

دکله

و گفت که این واقعه بود که امیر المؤمنین علیه السلام اختیار کرد
 در آن شب آنکه اختیار کرد که در آن شب که حاصل و محقق شود که
 حق تعالی اختیار کرده بود **در آن شب** شش محقق از جعفر محمد بن
 کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب مذکور از امام عظام
 علیه السلام روایت میکند که در آن وقت من بزرگوارم امام عظام
 بودم و در روزی که از دنیا رحلت میفرمود بر روی آنکس که در آن
 از آن حاجات و منتهیات در آن کس و در آن روز که در آن روز
 پس کثرت میباید که در آن روز که در آن روز که در آن روز
 و خوش حالتی شری در آن روز که در آن روز که در آن روز
 جعفر علیه السلام فرمود ای پرک من یا امیر المؤمنین علی بن الحسین
 که بخواند و از آنهای آن روز که در آن روز که در آن روز
در آن شب شش محقق محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی
 در باب آنکه موت امیر المؤمنین علیه السلام با اختیار است
 از امام عظام از جعفر محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکند که
 فرمود حق تعالی در آن وقت و قدرت خود را بر امام حسن علیه السلام

در روز که ملا و در میان آنجا درین سلسله بود و محمد کرد اینده امام
 حسین علیه السلام در میان جبار و نعت و در میان آن
 نقایح و نقایح را چنانکه در امام حسین علیه السلام قصاص و حق تعالی
 و هم شمع و حرمه در کتاب کافی در باب مکرر از ما و در آن
 میکند که امام حاتم الحسینی علی بن موسی ارادی سوال کرد که ای
 دربر کار بر ما سخن بگوشت علی جان من فدای تو باد پس امام
 فرمود و چنین که من در جواب دادم و شبی که در خواب در اصل آن
 که باین گفت ای علی آنکه زمامت از برای خود نگیزی را اگر ز
 ماست من من اختیار کردم و نگیزی را اگر ز تو بخواهم **در جواب**
 محمد بن محبوب که کسی بگوید در کتاب کافی در باب مکرر از امام
 اهل بیت علیه السلام معنی کنند امام را که بعد از وی خواهد بود
 اگر ای اهل بیت که آن تو و الامات الی اهل ما در شأنشان باشد
 از احمد بن محمد و روایت میکند که وی گفت سوال کردم از امام
 ابو الحسن علی بن موسی علیه السلام از منی قولی حق تعالی آن را بگوید که آن
 الامات الی اهل ما یعنی حق تعالی آنرا کرده شما را اگر رسیده

امامها

امامها را با اهل آن امام علیه السلام فرمود و این را بعد از آنکه امام
 امر کرده خدای تعالی این را اگر رسیده مکرر از امام
 امامت را با امامی که بعد از خود خواهد بود **مقاله**
 اهل بیت علیه السلام از کسان دین نه و هم علم امامت
 و این حدیثی است که در حلقه را را کرده اند که با ایشان باشند
 و در روایت است **خبر اول** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب که
 در جواب در کتاب کافی در باب مکرر از امام اهل بیت علیه السلام که
 زنی از اهل فضل بر من روایت میکند که وی گفت امام حاتم
 الصادق علیه السلام فرمود که آنکه آورده امر اهل بیت علیه السلام را
 و آنکه نمی کرده باشد از ایشان و این را فرموده ای او را فضل
 مثل آنکه جریان یافته از برای محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث است
 فضل و زیادت در حال بر من و زنی از حق تعالی آنس که بر وی گذارد
 در چیزی از احکام او و این است که بر وی که خدای تعالی در رسول
 و در کتب و بر و صیغه و یاد کرده در حدیث آنکه او را
 است از اهل بیت علیه السلام با است که مردمان درمی آیند

کندی تعالی که این باب و در المومنین علیه السلام رتبی تعالی است
 که هر که بگوید دارد و غرض راه را در آنجا بهلاکت میرسد و غیر
 جوایز بقدر آرزوی او علیه السلام علی هدایتی که می گردانده است
 خدای تعالی این را در کاران ریش و محبت بالوالدین و برادر کسی
 مددی ریش را بر ریش است **خبر دوم** هیچ او حقیر و حقیر
 کلمتی در حدیث و کتاب کافی در باب آنکه عطا کرده و حق تعالی
 با اهل بیت علیه السلام از امام اعظم از امام تمام اجماع و اهل بیت
 روایت میکنند که در کتب تحقیق که اسم اعظم را عطا کرده و سه وقت
 و سوره زور و اصف در ریاض از اسم اعظم که یک حرف می خوانند و در
 ریش را و حاضر گردانیده و تقوی را پیش از چشم زدن نگاه ریش
 با رکعت بر همان حال که بود و نذر نماید اهل بیت است از امام اعظم
 عطا و دو حرف و یک حرف از اسم اعظم نزد حق تعالی است که این را
 کسی خوانده و در علم غیب است و هم هیچ رتبه از ریش است
 میکند از امام تمام ائمه اربعه الصالحین که می خوانند و تحقیق که کسی
 در حق تعالی دو حرف از اسم اعظم داده بود که بجز این است و این

دو حرف بخورد و برسد و موسی کلمه را چهار حرف عطا کرده بود
 و بر اسم خلیل است و داشت حرف و نوح بی را پاره و حرف
 و آدم صغری را پست و یک حرف تحقیق که حق تعالی جمع کرده و در ریش
 از برای محمد مسلم و تحقیق کلام اعظم حق تعالی عطا کرده و حرف
 و محمد را اهل بیت را عطا کرده و دو حرف عطا کرده اند و یک حرف
 از آن حق تعالی کسی خوانده و در علم غیب است **خبر سوم** هیچ او حقیر
 محمد بن یعقوب کلمتی در حدیث و کتاب کافی در باب آنکه هر کس که در حدیث
 و روایت بود و این را عطا اهل بیت علیه السلام از برادر علی را
 که در کتب سواد که در امام تمام اجماع و اهل بیت علیه السلام
 از قول حق تعالی یا اهل بیت امین و انوار و کونوا مع الصادقین
 یعنی ای انبیا که ایمان آورده اند بر من و بر عترت من و اهل بیت من
 با دست که این امام علیه السلام فرمود با ما یعنی اهل بیت من
 و در هر که در حدیث که با طاعت و زمان بر داری ما باشد و هم
 شرح رتبه از حدیث کافی از آنی که عطا تعالی روایت میکند که کسی
 گفت سیدم از اجماع محمد بن علی ابی طالب علیه السلام که هر که بخواند که در حدیث

و نبوت و امامت و معاد است و ایمان عقیدتی است که در مورد
 بر این معارف مقرر میگردد پس هرگاه که اعتقاد و عقیده
 ایمانی باشد و خواه در ادنی مرتبه ایمان و اسلام که شرط
 نجات و سایر عبادات است نزد امامان اهل بیت است قابل
 بکلیت منتهی است چنانکه توهم کرده اند بر آنکه اسلام و ایمان
 که شرط صحیح عبادات است لازم است که متقابل بقول باشد
 و بادی جمع نشود و ایمان و اسلام معنی یقین مذکور است
 که با کمال جمع میشود چنانکه ارسطو معلوم شد و اگر اسلام را
 شدن بکلیت نماید پس چون شرط آنکه مقارن بقدر و معنی
 تواند بود و برین تقدیر لازم است که ایمان معنی یقین مذکور است
 تمام اسلام باشد و شرط صحیح طاعات و امر **علم**
 محقق کامل نصیر الدین طوسی رحمه الله در کتاب اوصاف الابرار
 میگوید ایمانی که در اندام معلول که از ان شاء الله تعالی است
 چه ایمان نرسان شده و چه ایمان است چنانکه از راه دیگر
 اگر هم بایه الا و هم مشرکون معلوم است و ایمان مطلقه یقین

محققان مستعد میشوند و چون حجت جبار است از بعضی
 آدمی منتهی که در ادنی مرتبه بود پس حجت شایع باشد و چون
 حرجی و خواه بود و حاصل این تفاسیل است که حجت ابرار
 و اهل طهارت و عبادت بهای ایشان پس از ایمان عبادت در مرتبه
 که باشد صحیح و ممکن است خصوص که محققان ارباب شریعت را
 که ایمان را ضابطه می دانند و از امامان پیروی میکنند و برین
 و برین ابرار ایمان ایشان تسلط و استیلاست پس هرگاه که باشد
 تواند بود که ابرار و عبادت علیهم السلام با این ایمان
 و با درستی و محبان طاعات نماید و ایشان را یاری و مدد
 کند و دشمنان و مخالفان را اعدا و خواری رسانند و محاکمه
 آفریند و عبادت و یاری میدهد و دشمنان را اعدا
 خواری میرساند و چنین حال خود ایشان را میسر و مستور
 طایفه ایمانی است که چون صاحب الارسلات امر ظاهر
 نماید ابرار و عبادت بعضی ابرار علیهم السلام حجت و یاری
 و اعدا و اعدا و یاری خواهد نمود و میگویند که بعضی ابرار

الهی بر ما السلام و از دست یام ال محمد نبی امام شود
 مشق علیه السلام که مکرر کرده اند و حق تعالی بفرموده او وجود
صلوات ایجا که امام علیه السلام فرموده ما اهل البیت در حقیقت
 و جایگاه و مراتب ایمان است که کمال حقیقت است و ملک بالغی
 الهی اهل انصاف کرده که بشود حقیقت صفتی باشد مخصوص در حق
 مفرد واقع در میان ادنی و ملک و مشارک باشد با هر یک از آن
 در وصفی زیرا که ایشان محمول یک اند در اطلاع و ملک و حقیقت
 و ارضی و محمول بر این در حقیقت با کل و شریک شدن در مثل خود
 در ملک واقع است در میان دو نوع معراجت که واقع در میان
 معادن نبات است و با هر یک مشارکتی دارد و اما مشارکت
 با معادن پس ظاهر است و اما نبات از آن رو که در میان
 دریا میروند بسکال و خفی و مثل دیگر در حقیقت خوفاست که واقع
 در میان نبات و حیوانات است اما نبات است او با نبات
 ظاهر و هوایات و اما مشارکت او با حیوانات از آن رو که
 که اگر کسی از در حقیقت بزرگ در حقیقت ماده نرسد بار آور شود

و حق تعالی بر ما السلام و از دست یام ال محمد نبی امام شود
 مشق علیه السلام که مکرر کرده اند و حق تعالی بفرموده او وجود
صلوات ایجا که امام علیه السلام فرموده ما اهل البیت در حقیقت
 و جایگاه و مراتب ایمان است که کمال حقیقت است و ملک بالغی
 الهی اهل انصاف کرده که بشود حقیقت صفتی باشد مخصوص در حق
 مفرد واقع در میان ادنی و ملک و مشارک باشد با هر یک از آن
 در وصفی زیرا که ایشان محمول یک اند در اطلاع و ملک و حقیقت
 و ارضی و محمول بر این در حقیقت با کل و شریک شدن در مثل خود
 در ملک واقع است در میان دو نوع معراجت که واقع در میان
 معادن نبات است و با هر یک مشارکتی دارد و اما مشارکت
 با معادن پس ظاهر است و اما نبات از آن رو که در میان
 دریا میروند بسکال و خفی و مثل دیگر در حقیقت خوفاست که واقع
 در میان نبات و حیوانات است اما نبات است او با نبات
 ظاهر و هوایات و اما مشارکت او با حیوانات از آن رو که
 که اگر کسی از در حقیقت بزرگ در حقیقت ماده نرسد بار آور شود

[illegible]

پس من است آنچه من صلیب ایمان یقین من جاری و یقین من
 سبیل پرورن خویشم آورده و در صلیب من ایمان من که بر منی آورده
 امر مرا بخواسته حقایق را بر آه من هم اذیع انسانی من صلیب
 سبب وجود را جو دایش را میگردم ملا با ارباب کاخ و
 و بهم انزل رختی کوسیدایشان فرو میگردم رختی حجاب
ملاحظه ای که ایمان علی السلام فرمود ما معدل علم و کل در ایمان
 اشاره بآنست که علوم و معارف الهیه در قطره و جمله ایمان
 علیهم السلام مرکوز است همچنانکه در کسب مرکب و چنانکه در کسب
 و رخت خرماء در استخوان خرماء و چنانکه در کسب در اندرون
 روشن در اندرون شیره و پروانه این علوم در باطن و معارف
 ایشان بطاهر موقوف بر علم نیست زیرا که ایشان صاحب
 نفوس و کسب یافته و بجز و توحید ایشان معلومیت کسب ایشان
 و معارف ارفقه بصیرتی آید و هر چند قطره حقایق بر یک قطره
 قطره انفس علیها لا یزید بل خلق الله و کل العین الیه و کل کسب
 لا یلحق بر علوم و معارف محمول است بر حسب استوار حقایق

اما ارفقه بصیرت شده آید مگر بر سطران و هدایت ایمانی و غیر
 واجبه و مال کلام و اداری که بر آدم بر مروت حق تعالی کرده
 در هنگام سوال الست بر کم و عهده و میثاق که استوار گردانیده
 در زمان راجع معلوم و معارف جعلی میشود و اگر چه بر مبالغه
 در مقام ابا و استماع باشند و این باب جواب و پس السلام
 من خلق المحدث و الارض بقول الله و این باب است که بر آید
 کتب فی تعلیم الایمان و حدیث کل مولود یولد علی فطره
 نیز ارجاع خبر به خود و مال است با عدم و معارفی که در دست
 ایشان مرکوز است در نوع است نوعی است که بسی و اهتمام تمام
 آن علوم و معارف که در حجب ایشان است ارفقه بصیرتی آید و
 از او در کسب نیاید و حال ایشان بحال شخصی است که حاصل شده و معارف
 و فراموش کند و بعد از حجب و حجب بسیار کند که شود از کسب نیاید
 و حق تعالی در بسیاری از مواضع قرآن میفرماید تعلیم تدبیر کردن و تدبیر
 او را که باب نوعی و کسب است که اعمال و افعال محکم و متوجه است
 آنست که در تدبیر کرده و او را که در الایمان کردن اشاره بحال بر طلال الایمان

در عجب بود که در احوال و ادوار آنرا آید و شما را در
 و انکسار و در نظایر و تقدیرها التوا انکه اگر در این محفل است
 معلوم و معارفی است که در حقیقت ایشان و در نظایر ایشان
 مفسطه است و آنچه حکما گفته اند که نفی و تعلیم در حقیقت خبر از
 پرده ای بر روی او در دو بلکه حجاب بر روی او و تا جری که
 نفس او می حاصل بوده و حجاب خری در میان نبوده و مفسطه
 میسر می آید و در نظایر هر شود آن صفا و جلال که در حقیقت است و اگر
 و در احوال هر طایفه عقلی **مستقیم** در میان آنکه اولیای الهی علیهم السلام
 آن آیات و آن علامات و آیات آنکه در درون مجید و در فانی
 اشاره به آنها واقع است و در توفیر است **تقریر** که کل
 محقق او جبر و جبر و عقوبت کلینی رحمة الله در کتاب کافی در باب
 آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام ایشان را در احوال و فانی
 هر که است میگوید که امام تمام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
 در مثنی قول حق تعالی انما انت منذر و کل قوم ما و لیس فی سبی ای محم
 که بریم دهنده است و از برای بر قومی راه نمایند و ایت فرموده اند

رسول الله این هم دهنده رسول خدا است و لیکن ما می بینیم
 الی ما جاور باقی حلی الله علیه و آله و از برای هر زبان از مال الله
 نادی و راه نمایند است که هدایت میکند است و آنچه خبر از
 از خدا می آید آورده و هم الهادی من بعد علی ثم الاوصیاء
 و آنچه بعد و احسان راه نمایند کمال از بعد علی بن ابی طالب
 و بعد از او و صیانه ای که اخبار دیگر **تقریر** شمس کلینی
 محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت
 کمال علامات آنکه در راه و علامات و با انجم هم میسر می آید
 آورده که در او و خصایصی که شنیدم از امام تمام ابی عبد الله
 در مثنی قول حق تعالی و علامات و با انجم هم میسر می آید و ایشان
 و بشاره ایشان راه یافته می باشد که فرموده و علامات و با انجم
 ما هم ائمه اهل البیت آن علامات و نشانها و صورتهاست نه ما هم
 آن تبار ما است که با انباشته **تقریر** شمس کلینی
 محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله در کتاب کافی در باب آنکه ائمه اهل البیت
 در کتاب مجید آورده ائمه اهل البیت علیهم السلام از راه و علامات

که وی گفت سوال کردم از امام عابدین علیه السلام
ارقول حق تعالی که با منی آیات و انوار من هم لا یوملونی
 نمیگرداند و باز فرمود اینها که هم کس که آن اند و اب از فرقی که
 ایمان نمی آورد و نه بخدا و رسول و امام علیه السلام فرمود الایات
الایة و انوار الایة علیهم السلام مراد از آیات انوار است که در
 از خردم و خداگان آنها اند و امام عابدین علیه السلام فرمود انما
علیه السلام روایت میکند و معنی قول حق تعالی که تو را نیت
 یعنی او در پیشگاههای بار خدایان آنها را فرموده و لا یوملونی
 این آیات او و خداوند او را با حق تعالی روایت میکند که
 روزی با امام عابدین علیه السلام گفتیم حلت ذاک جان منی
 تو با و ال شیء و یسکت نفسی و الایة عمیت و لا یوملونی
 یعنی بر منی که شیءها سوال میکند از نفسی که عمیت و الایة
عالمی عظیم یعنی آنچه جزو ال می کند از آن خبر بزرگ عالم عظیم
 ذاک الی اثبات خبر هم و ان شئت لم اخرج منی ابی این است
 اگر خواهم این را از آن خبر میدهم و اگر خواهم این را از آن خبر

مادر

ثم قال و لكن احرك نفسی باعدان امام علیه السلام فرمود
 و یکن خبر میدهم نفسی آن که کفم جان من فدای تو باد از بزرگ
 امام علیه السلام فرموده ای فی امر المؤمنین علی علیه السلام این است
 و خداوند این المؤمنین است علیه السلام کانی امر المؤمنین علی علیه السلام
 یعقول الله به ای کبری و الله من نجا اعظم منی هو الله امر المؤمنین
 فرمود که منیت مرخدا ی حقانی را هیچ چیزی که برتر از من باشد نیست
 مرخدا ی حقانی را هیچ چیزی که برتر از من باشد بر اهل خبرت است
 که ظاهر سیاق آیه در آن ظاهر است که مراد از عظیم عظیم است
 احوال آن باشد اما چون شرح کامل محقق که از اعظم روایت و کلام
 ائمه اهل البیت علیه السلام است از امام معصوم علیه السلام
 چنین روایت میکند معلوم میشود که مراد خلاف ظاهر است و درین
 چندان استبعاد نیست چه بسیاری از آیات قرآنی تفسیر معصوم
 خلاف ظاهر مجمل شده باقیات همان عظیم در جهان است
 ائمه اهل البیت علیه السلام این نه را سخنان در علم و ان شئت علی
 و ان ای که در قرآن معلوم و روشن شود شده اند و در این

تجوید شرح کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب کتبی رحمه الله
 کافی در باب کلام اهل بیت علیهم السلام این است که راسخان در علم
 از مدینه علی روایت میکند که وی گفت از امام عمامه از حضرت محمد بن
 ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که در مجلس
 حق تعالی و ما علم تاویل الامه والراشون فی العلم یعنی بعد از
 تاویل مباحث و آن را که حق تعالی در راسخان در علم
 فرستاده افضل الراشون فی العلم پس رسول خدا افشاء خبر
 راسخان در علم است قد علم الله جمیع ما انزل الله علیه من انزل و انزل
 بتخصیص که حکم کرده حق تعالی بنور انوار رسالت و رسالت بر او
 از بریل و کان من انزل علیه السلام علیه تاویل سزاوارتر و
 حق تعالی را انکه فرستاده بر پیغمبر و خبری را که در انکه در
 او را تاویل وی و او صیانه من بعد از حکم و او صیانه او و انچه
 او میداند تاویل از امران و القرآن عام و خاص و حکم و
 و تاسع و منسوخ و الراشون فی العلم تعلیم در قرآن عام و خاص
 میباشد و حکم و مباح و منسوخ میباشد و راسخان در علم

بگویند

بگویند آنرا **تجوید** شرح کامل محقق ابو جعفر محمد بن یعقوب
 کتبی رحمه الله در کتاب کافی در باب انکه جمیع کرده است علم را
 همان که در اهل بیت علیهم السلام و این است که میباید از
 محمد از عروین الی مقدم روایت میکند و او را جابر روایت میکند
 که گفت شنیدم از امام عمامه ابو جعفر علیه السلام که میفرمود
 ما ادعی احد من الناس انهم انزل الله کتابا و ادعی
 میگویند از فرموده انکه او جمع کرده علم و از آنجا که حدیثها
 فرستاده که کسی که کتاب و دروغ گویند و ما جمیع و حفظه که انکه
 الا اهل بیته علیهم السلام و جمیع کرده علم و از او یاد و
 از انکه که حدیثی تعالی فرستاده بر یکدیگر علی بی طالب و اهل بیت
 علیهم السلام که بعد از وی بود و از عبد الرحمن بن کثیر روایت میکند
 که وی گفت روزی نزد امام عمامه ابو جعفر علیه السلام
 این را حدیثی که قال الله فی علم من انزل الله کتابا انک
 ان تیرا انک یکونک یعنی که کسی که از او است علم کتاب
 و در او اصف بن برخیا است که من میگویم از فرموده انکه

پیش از آنکه چشم خود بر من نهی عید الرحمن که گفت فوج ما
 علیه السلام بنی اصابه دو صفا علی صدره میان انگشتان خود را
 و بر پیش خود نهاد و فرمود و امر خدا علم کتاب هر یک را کند
 که نزد ماست علم کتاب محمد آن دار بر علی و ابی می کند
 که وی گفت سوال کردم از امام تمام اجماع علیه السلام آن
 قول حق تعالی قل انی بینه نبیه امینی و حکم و من عند علم الکتاب
 یعنی کبری ای محمد که نبی است حدیثی که کلامی باشد درین
 من و در میان شما که من را دوست علم و دانش کتاب با ما اجماع
 فرمود اینان معنی و علی او را و افضل و جبرانه اندیشی علی علیه السلام
 ما را که اید اهل البیت ام حواسته علی بن ابی طالب علیه السلام
 اول ما و افضل ما و بهترین ماست بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تخریص شیخ کامل محقق از حضرت محمد بن یعقوب بکلی می خواند و در کتاب
 کافی در باب دیگر آن که استوده است راجع تعالی علم و دانش
 و در کتاب خود اید اهل البیت علیه السلام از راه هر چه در دست
 میکند که وی گفت امام تمام اجماع علیه السلام در معنی قول حق تعالی

بهرگز

ان تعوی الذین یعلمون الذین لا یعلمون انما یتدبروا لاولی الامر
 این که که هیچ برابر باشد آنکه که می دانند و آنکه که می ندانند
 که تحقیق است که می شود و می دانند و می دانند که می دانند
 عقل باشد فرمود بنی الذین یعلمون و اعداؤنا الذین لا یعلمون
 و شیعه او را اولی الامر می دانند که می دانند و دشمنان می دانند
 که می دانند و شیعه و دشمنان ما نه حد او را و عقل **تخریص** در آن
 که اید اهل البیت علیه السلام و ایشان علم اند یعنی از بعضی و ایشان
 علم نمی دانند و از بعضی و از بعضی این و از بعضی آن است و این که
 که حقایق می آموزند که که در آن اربابان پیچیده و در امور است
تخریص شیخ کامل محقق از حضرت محمد بن یعقوب بکلی می خواند و در کتاب
 کافی در باب دیگر اید اهل البیت علیه السلام و ایشان علم اند یعنی
 از راه هر چه در دست می کند و ایشان را از امام تمام
 اجماع علیه السلام روایت که فرمود ان العلم الذی انزل الله علی محمد
 علیه السلام و ان العلم الذی انزل الله علی اهل البیت
 که از آنجا برسد و بعضی از بعضی روایت می شود و کسان علیهم السلام

دوره امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم این است و از علم اهل بیت
عالم قطب الحلف من اهل من علم مثل علم او باشد و از شخص که
بلاک نشد از جامع عالمی هرگز مگر که با کرامت از اهل حق کسی را که
بود باید از علم وی با بان قدر که حق تعالی خواسته باشد **در علم**
سج کامل محقق از جوهر محمد بن یعقوب کلینی در کتابه در کتاب
کافی در باب آنکه امیر اهل البیت علیهم السلام داران علوم اند
معجزات بعضی از علما بنی نقل روایت میکنند که وی رفع کرد دست
را با نام محام اباجعفر علیه السلام که فرمود **قصص البیاض** و
العلم میکند از به دربار و میجوید هرگز که در آن است و خبر
جمع محمد علیه السلام بنی النفس من اهل الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
مختص که حق تعالی جمع کرده از برای محمد بنی خبر امر از ارازم تا
محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد و نامک النس سوال کرده از امام علیه السلام
که مراد از نس خبر است امام علیه السلام فرمود علم بنی ارازم
علم بنی خبر است همه علمهای ایشان و ان رسول الله و خیر ذلک کل
عند امیر المؤمنین علیه السلام مختص که خبر خدا که دلیده ان علم و

ان نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام مردی گفت ای پروردگار من
من امیر المؤمنین علی علیه السلام را باید از بعضی اینها انام علیه السلام فرمود
اسعدوا ما یقول شیخه که هر چه میگوید این مردان از من نفع منافع
میشود و الی حدیثه در بعضی که حق تعالی بکثرت به کورهای
که میجوید از برای سخن خود اقول ان امر جمیع محمد علم البیت را
جمل رکن کل عده امیر المؤمنین علیه السلام و همه اهل البیت علم
ام المؤمنین میگویم که حق تعالی جمع کرده از برای محمد صلی الله علیه و آله
علم محمد بنی ارازم خبره امیر علیه السلام که در آستان علم را
نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام و او سوال میکند مرا که آیا او
عالم باشد یا بعضی از خبران **در علم** شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
روایت در کتاب کافی در باب آنکه امیر اهل البیت علیهم السلام
ایشان اهل ذکر که حق تعالی جلالش را او کرده که از ایشان سر
آنکه برساند از عباد من عجلان روایت میکند که وی گفت بنی
از امام محام اباجعفر علیه السلام که در معنی قول حق تعالی عالم
اهل الذکر انتم الاحکام بنی سواد که از اهل ذکر که گویند

و امثال آن از فطرت مردمان شود که در انچه مردمان که در اینجا
 جبل و کوه نهاده اند که این معرفت فطری ایشان است و کسی قادر بر این
 نیست و حقیر و کس که انکس را بگوید انچه از ایشان است و این است
موقف دوم که در این فرقه میگویند که این را و انچه در کتب
 آدم من ظهور هم در ستم داشته اند هم علی النعمان است بر کمال
 دلالت میکند بر آنکه بی آدم در حقیقت خود شناسا شده اند و آنکه
 ایشان را برود که این است روزی دهند که بر درش از ایشان
 و از هر طوطی و نقشان که کمال من و شمای عرفان رسیده
 و این شناسایی در نفس هر مومن و کافر است و این را و از ایشان
 اقرار نفس ایشان است بر این روحانی بسبب علی که در عقل
 مرکز است بر این جمالی از همان که حق تعالی فرموده و این است
 من خلق السموات و الارض ليعرفوا الله و من انهم انهم
 باین قول اعتراف دارند و کافران باین حال و عقلی انصافی
 که در عقل ایشان مرکب است باین قول اعتراف دارند و نمایی که
 از این عالم چون ایشان را اضطراری روی نماید بر این عالم

الذکر

اعتراف نمایند چنانکه از این که در انچه انکس انچه فایده کارون
 و مستحق و میشود که چنان آدمی رحمت و ملامتی نیست که در و او را
 از اسباب ظاهر و امیه کجانی باشد بر این حال اعتقاد و وجود
 که در عقل ایشان مرکب است ظهور در بر میکند و با انچه
 و هر چند معاند باشد بر این حال از او را وجود واجب می آید و
 و بعضی از ارباب علم و مشبه شده اند که ایشان را اعتقاد و وجود
 صانع بوده و در حال فراس مال مغفول و حیر و ابهام و استغناء
 ظلم و عنو و مطابق احوال ایشان بوده و باین معرفت طوطی و نقشان
 مسلک میگذاشته اند **موقف سوم** صاحب تفسیر کبر آورده
 که جمعی از مکران وجود واجب غرضه که از عقل دریا و از ایشان
 ملاقاتی با نام تمام انی حیدر الصادق علیه السلام اتفاق افتاده
 امام علیه السلام است و در استلام از سستی صد اوده و در انچه
 میبوده امام علیه السلام فرمود که شما در او قاتی که را که بگوید که
 نبی است و نمی دریا نبی شده اند که گفته روزی با او کمالی حواری
 در طوفان عظیم میباشند در این میان کسی نکشته شد و ملاقاتی

عرق شده با جگر در شعله باره زدم و در سبزه آن از بعضی کلمات
 نجات یافتیم از شدت طوفان آن باره جوب اردست یافت
 و در تلاطم امواج تسلایندیم و یک دو نفس شش مانده بود که ما
 با اصل نجات رسیدیم امام علیه السلام فرمود که در زمانی که کشته
 سلامت بود و ملاکان در محاطت آن بودند اتفاقاً بر کسی ملاقات
 و چون کسی نماند و ملاکان طلاق شد و اتفاقاً در آن جوب باره بود
 و چون آن جوب باره از جگر شامه روی رفت کلمات هلاکت
 نهادیم و با هم را امید رسکاری بود که امید رسکاری بود امام
 فرمود در آن وقت امید رسکاری را که امید بسته اند این جانگوش
 و متاع شده امام علیه السلام فرمود صانع کس است که در آن وقت
 باو امیدوار بود و به شمار از عرق کباب کشته ایشان را از
 سینه امام علیه السلام معلوم شد که موفت واجب الوجود از جلال
 مکرر بوده و از طریق روحانیت موجود واجب موفت بوده اند
 و از اعتراف خود و اهل انجمن **سوف** از حق مقتضای طایفه
 برات ذمه مقبول حاصل میست زیرا که در متواضع متوجه از نظر

دارنده

دارنده انجا که فرموده علی بن ابی طالب و ادلم تیکر و او حج شکر علیا
 از امتداد نظر در موفت وجود واجب دانسته اند پس درین طریق باره
 بقضی حاصل نمائید و در طریق اول باره بقضی حاصل است عابراً
 محققان علماء امامیه این طریق را مسلک اصدق و صواب است
 نظر در موفت وجود واجب را از خود توجیه کرده اند پس اگر
 وجود واجب را بدلیل ندانند ایمان و طاعات دی معتدل است
 و نباشد و موجب حلاصی وی از عقوبت دینی نشود **مقام**
 در صفات ثبوتیه و سلبیه که موفت آنها بدلیل از حیات
 توجیه خاص اهل اهل البیت است علیهم السلام و بی موفت مذکوره
 بر این ایمان و طاعات متکلف باص و معتدل نیست و در وجهه
بحث اول بر ارباب عقول سلطه نمیست که حقیقت عالم را در
 عرف شیع اشتراک و خواریت در ذات و حقیقت حلی اشک
 زید و عمرو را ندانند و احدی سر کین را از ترکیب دیگران
 و در علماء اهل البیت علیهم السلام واجب الوجود را با هیچ موجودی
 اشتراک در ذات و حقیقت نیست پس اگر امامانند کی هیچ موجودی

از موجودات نباشد چنانکه معلوم است چنانکه در اصول
 فیما بین سبب معرفت مادیات حق تعالی را از این دانسته بود که
 در اندیشه در آوریم جمله موجودات را خواست محسوسات و خواست
 معقولات و خواست جواهر و خواست اعراض و در این که ذات حق تعالی
 از جنس این نیست و مانند آن نیست و در این معرفت نیست چنانکه
 سبب است زیرا که موجودی که در اندیشه در آید حق تعالی آن موجود
 نباشد پس حق تعالی حرم نباشد و جوهر نباشد و عرض نباشد پس
 قیاس ما موجودات است معنی آنچه امام محام با بعد از
 فرموده کل ما یخیر مالک فهو قمره عن ذلك یعنی هر که در آید
 در اندیشه او از صور اشیا پس حق تعالی از این تر است و برتر
 و نفی مرتبت که حق تعالی از مرتبه صفات سبب بر وجهی که توجیه آن
 تم توجیه است که معتبرند از اهل البیت است علم السلام را که
 مکلف قایل می شود نباشد پس ایمان و سایر طاعات می
 نافع نباشد و موجب خلاص او از عذاب است و می شود و این که
 که عاقل اسلام با قایل است و شرط صحت ندارد و سایر عبادات

بکتاب

مبحث دوم صفات ثبوتیه حق تعالی چنانکه علم و قدرت و اراده
 و حیات و غیر اینها صیغه ایزد اهل البیت علم السلام عین است
 پس ظاهر بر وجه ماعتدله اند و هیچگونه ذات ماعتدله موجود نیست
 صفات عینیات نیز مثل ماعتدله موجودی که در این که
 صفات نیز از جهت توحید است که نزد علماء را مانع مجرب است
 و اگر مکلف از این دلیل بخواهد از جهت موصوفان بر ذلت و حق
 داریم میشود و غیر توحید عاقل است که شرط صحت عبادات است
 پس ذات و صفات و حقیقت حق تعالی کفایت معلوم شرع
 از این معنی که ایضا موصوفین علم السلام فرموده العجز عن ذکر الاله
 ادراک یعنی غیر از در این حق فهم و ادراک ذات و صفات
 و عاقل که قدرت و لایکمل بر عاقل اشاره می است
 بعضی از ارباب عدل و توحید گفته اند که شرع حق تعالی بصیغه
 فاضلات از توحید حق تعالی بصیغه ثبوتیه زیرا که ثبوتیه
 ذات و صفات حق تعالی را در ذات و صفات مکتوبات مجرب
 و کما می حق تعالی در ذات و صفات و نفی امور است که لایق است

و صفات علم را عاقل است از این که

واجب مقدره و لعل انشا الصغار یومهم ان الله تعالى بياشرف
 کمالها و یومهم ان عدها انشا علی لا یصف بها کمالها
 فیما یصف ان الله تعالى به یعنی بر آنکه بر کرده او نام افهام نماید
 که نام نامی میگویند و وصف میکنند حق تعالی را در لطیف و رفیع
 آن تعالی و صفات پس تحقیق که اسمانی و صفات مخلوق
 حق تعالی است مانند شادان صفاتی است که باز میگردانند
 و حق تعالی آفریده و کسب شده اوست و شاید که مریضی
 کمال بر وجه حق تعالی را در و قریب است مبارکه و در و کمال است
 و قریب این که با برون آن عیب نقصانست کسی را که مقصد
 باین نماید پس است حال عادلان در هر که وصف میکنند حق
 را باین اسم کلام حق تعالی نظام جهان بهم کرده اند که حق تعالی را
 موجودی میگویند و بعضی اسمانی میگویند و صفات حق تعالی
 در اندیشه معنوی نمیتواند آید و اشکال این که در لفظ است
 پس حق تعالی را بهر صفت ثبوتی که میسازند در حقیقت راجع نمی
 افتد و آن وصف است و الا وصف حق تعالی انصاف نمیشود

که

کرده باشند **مبحث ششم** علامه دوانی رحمه الله میگوید که اگر کسی
 کسی را است که صادر گشته از مصدر و مورد و فعل و اینها تمام
 اما چون تکلیف بخود اندک بکس و مع و طاعت نبی است و اگر کسی
 صفات حقیقه حق تعالی در مع شریعت مبارک تکلیف شده اند
 حق تعالی انصافی که در خود شادان بوده اند مانند انصافی که با
 باشد از امتسا آن صفات بایشان و تکلیف شده اند
 حق تعالی انصافی که باین موصوف است و از انشای انصافی در
 نیست و جمع میان طعن حق تعالی و نقد عرف رب و معقولان را
 حق تعالی بر وجه نموده و در برابر نامش میگویند که اگر بود که این
 سخن از شریعت نبوت و از است زیرا که تکلیف بودن با عباد حق
 مطابق واقع باشد مناسب نبوت نیست و با عرض از باب توحید
 که انبیاء و کرامت علامتی چهار **مقاله ششم** در بیان عدالت است
 حق تعالی معنی که خاص اید اهل الهی علیهم السلام و مقارنات آن را
 عدل و ترجیح است و اینها لطافتی است و معرفت آن بعل و مع
 مقبول نیست و غیر عدالت مطلق است که در هر وجه ایمان و طاعت

و در چند سکت **مکمل** برابر با بطلان و شکسته
 که عدل حق تعالی که در احکام افعال الهی برانست و اما در این
 اصل عظیم از اصول این که در عبارت اول قواعد اسلام بر یکدیگر
 هم درین و عقل اول و تمام نیست عبارت از آنست که هر فعلی که طبعی
 و فهمی مستقیم بهیه یا منظر صحیح حکم کند که صدور آن فعل از حق
 تعالی عظیم و جود است مرقبه مستقیم و آنکه آن فعل از حق تعالی
 صدور یابد و هر فعلی که طبعی سلیم و فهم مستقیم بهیه یا منظر صحیح
 حکم کند که ترک آن فعل از حق تعالی جود و عظیم است صدور آن
 از حق تعالی واجب و منضم دانسته بر مدار اصل برانست که هر فعلی
 افعال عقلی است نه شرعی پس شرح شدیم **مکمل**
 علماء ائمه که در این عبارت الهی از حق تعالی است که این است
 عظیم السلام و شریعت است که هر فعلی که از حق تعالی
 صادر باشد و خواسته از عباد عقلی است نه شرعی پس از حق تعالی
 و حق تعالی است که افعال و عبادت را در آن عمل کند و بدان جهت در شرع
 مأمور به شریعت خدا که آن جهت نفس امارتی باشد و باطنی باشد

پس از آنکه در تفسیر الجواهر حق تعالی این را بطریق قیاسی
 عبارت بنموده از حق تعالی تفسیر فرموده است پس تفسیر حق تعالی از حق تعالی
 از تکلف و یا کونیم که چون باره اس نورانی بر حق تعالی تکلف فعلی است
 و حق تعالی تکلیف فرموده و میباید تکلف مع کون و شریعت از حق تعالی
 او بجهت امر از او را در خلاف و عبادت و هر چه از حق تعالی صادر است
 نورانیت را از تکلف نیست بابت حق تعالی صفات خود نموده و اینها که
 فرموده و دست نه از دمار هیچ صفت نهانی که پاک که از حق تعالی
 دل و پاک گردانید از حق تعالی عبارت از آنست که از جهات اولیای خدا
 فاسد که از او نشسته و سکون تعالی معانی در دل حق تعالی کرده باشد
 پاک مظهر گردد پس در تعظیم و تقب که از باب لطافت کائنات
 تواند بود که تکلف با حجاب خود ابرار بر حجاب است نماید و غرض
 فاسد و در مقام اعراض و محو و نابود و این است که حق تعالی
 کرد و از آنجا که در کمال است با حق تعالی است که فرموده پاک گردانید
 حق تعالی در عباد تکلف را از آنکه با ما در مقام صلح نماید و دیگر
 سالم گردانید و از حق تعالی ارشاد رسیده و حساب و این که در این شرح

ذکر یافت **نسخه** بعضی محققان میگویند که این بیت در کتاب
 بر هر حدی از احادیث و امامان که مذکور است که از امام دارقطنی و
 وحکام و انصاری و امثال این مکتوبات منقول شده است و چون
 این باشد پس باید که جواب است در ماده امام اعظم و حجت
 علیا و اما اینست که نسبت به لزوم مطلقا واجب نیست بلکه نسبت
 این را امری که دانسته که طاعت امام است بر احوال است
 بخلاف امام که نسبت به احوال و افعال او بر احوال است
 در امور که در آنکه طاعت نیست است و پس بر آنکه این طاعت
 در لوازم و واجبات عقیده چنانکه که معلوم شد و چون در طاعت
 امام بر مجرد قول است مانند پیغمبر پس باید که معصوم باشد
 و چون در طاعت او است و پس بر آنکه در طاعت امام است
 که حق تعالی در مقام امتثال از او ایستاده و مودعه ای طاعت
 لکن این اما بعضی محققین میگویند که در ماده امام از این جهت
 امام و مشهور اینست که امامی که بر او ایستاده و مودعه ای طاعت
 بر این امام و مشهور اینست که امامی که بر او ایستاده و مودعه ای طاعت

زود

فرموده است پس اینست از قول این بزرگان که این بیت در
 آنکه حدیث امامت بطلان برینند و بگویند که اگر کسی را از حدیث و حدیث
 قوله تعالی قسم ظالم است پس لازم آید که امام معصوم باشد که
 و این مطلب است **نسخه** بعضی محققان میگویند که اگر کسی را از حدیث و حدیث
 بر آنکه امام واجب است که اشتغال بکتابه نماید و اما اگر واجب العباد
 را بر این پس بی آنکه واجب است از قبل یا بر آنست که وجوب حکم است
 که در احوال بر اشتغال بکتابه معصیات از او و مشورت در طاعت است
 و بهر حال است پس اگر امام در اوقات امامت بلکه در وقت غم
 بکتابه نماید معلوم میشود که بخواره و بادی صافی از کتابه و مانی از کتابه
 معاصی موجود بوده و عدم اشتغال او بکتابه امری الهی است و در ادوات
 دوام وجود و صوارف و از این موانع معاصی است **نسخه** و پس
 بر وجوب عفت امام که در خطا و خطو میگوید که سابقا در باب
 لطف معلوم شد که هرگاه که لطف عمل حق تعالی در فعل مکلف است
 که کفایت آن فعل معلوم مکلف باشد و چون لطف امام در افعال اختیار امام
 در فعل حق تعالی در فعل مکلف پس باید که مکلف را در آن لطف که لطف

امام وجود خواهد یافت و این در صورتی است که تکلف در آنکه امام است
 حجت ثابت شده که امام واجب است که معصوم باشد از خطا و
 که در حقش ثبوت و حفاظت باشد بر آنکه معصوم است منزه از آنکه در آن
 و نسبت و انیثیت بمقاصیل احکام قطعیه شرعیه و بعضی از احکام
 شرعیه از غیر کتاب و سنت مستفاد بشود و سنانها و علماء است
 معصومی غیر کتاب و سنت باشد که احکام قطعیه از آنها شود
 و در مقام حاکمیت بر دوقول اتفاق نموده اند عالم الفایده
 که معصوم است از خطا و علم است که حکم حجت است لا یتجوز
 معصوم از خطا است و حجت قاطع بر سبب احکام قطعیه و معصوم است
 و متعالیان ای معصومین علیهم السلام برای رفته اند که آن معصوم است
 را جماع زیرا که جماع عبارت میشود بر دلیل عقلی که معصوم از خطا
 و انحصاری ماکثر است این اطلاق را باطل میماند و از دلایل نقلی
 نیز ثابت شده که امام واجب است که معصوم باشد معصوم بر دوقول
 حجت ثبوت است و حفاظت از نقصان و جماع از اداری که معصوم
 بر قول معصوم است معصوم از خطا است نه از اداری و حجت و حفاظت

معصوم

مخالفان از بیعت امام اقرار کرده اند که گاهی ثبوت معصوم
 بقول امام معصوم تواند بود که امام ظاهر باشد و وصول او به حضور
 بقول او باشد اما هرگاه که امام غایب باشد و تکلف از اداری
 و اثری غایب چگونه حفاظت ثبوت تواند بود و وجوب امام است
 که در زمان غیبت اطلاع بر قول امام غایب بوجود مقصور است
 شیخ شهید رحمه الله در کتاب اکر می آورده که در زمان غیبت امام
 اگر فرقه یا جماعی بر سبب معصومیت نموده باشند از جماع کاف
 از قول امام معصوم است و جماعت آن هیچ وجه حاکمیت و اگر احکام
 نموده باشند بر قولین از قول اول پس اگر قایل اند القبول جماعتی باشد
 که بعضی از ایشان مجهول النسب باشد معلوم میشود که قول امام باین
 نه باجماعت که معلوم النسب باشد و اگر در طریق معلوم النسب باشد
 و دلیل است بر آنکه قولین نزد امام صحیح و تجارت و تکلف است
 هر کدام که خواهد و بمقتضای وجوب است که معصوم باشد یا بشود بر آنکه
 اگر احد القبولین باطل بودی بر ادبیه واجب بودی امام علیه السلام صحیح
 و قیاس آن بمایه بر اظهر قولین و اگر طریق معلوم النسب باشد و تکلف از اداری

معلوم باشد در این مقام احد القبول قول امام علیه السلام باشد و اما
 قول ائمه جابریت و اگر انحصار معلوم باشد در غیر صورت قول امام
 معلوم نشود و در این مورد نیست و اگر ساینی گوید که این علماء است
 مجهول البسی باشد پس باید بود که قول امام با این باشد پس در حق بعضی
 امامیه صحت و جواز است که چون این عقیده و ادیان اهل بیت است
 بر حلال و اگر ای مخالفان ایشان در اصول این شیوه بود که قول
 امام با این باشد و اگر فرض کنیم که موافقت نموده باشد باید است
 تعین است که گفت که انقول بحجت شواهد بود و ثبوت بقیه ائمه است
 و در میان طوائف ایشان **خمس** علماء را می بینیم که اهل بیت را که
 امام و جبریت که افضل خلائق بود که از خود یافته و بر آنکه تقدیم
 بر فاضل قلی است و تقدیم مادی بر مادی و هیچ علم را بر حق است و
 عقل بر صدق آن است و اما اگر شخصی را که در دست و شمشیر او است
 علماء را در آنجا می بیند و او را که در آنجا طعن و در سلطان ایشان
 در مجلس او حاضر شود و او را در سخن است و استخاره علم و کمال عباد
 و در جمله اتباع و اتباع او باشد که نیست که این شیوه قانع کننده است

و طاعت

و طاعت سلیمه او را بدین که رطابت میکند و محزون و محزون است
 الی الخی حق این شیوه است لایستی الا ان بیدی فاکلم کتب محزون
 بر حقیقت این شیوه است و اما **خمس** علماء را می بینیم که اهل بیت را که
 فو قانی است و میشود که در زمانی که امامت را بر این شیوه است که
 از ذریه او حکم الی جاعلک الله من اهل بیت است و این است
 بطریق در سید و در این کتاب لایست که ایست که ایست که ایست که
 در این کتاب است و محض است و در زمان که حق تعالی با طاعت محض است
 از جاعلک فی الارض علیه طرح خلافت ادر صغری و او که در آن
 را بر هر عقل معلوم بود که اینها قواعد خلافت بر فضیلت حقیقت است
 معقول که اینها نیست و فیما بینک الدماء و این شیوه است که
 و تقدیم است که حق تعالی را می بیند که کلام این است که او را که
 نقصان موصوف و ایشان بود بر طاعات و عبادات موصوف است
 پس بر این شیوه است و در میان شیوه انسانیت از اهل بیت است که
 حاکم است با یکدیگر و معقول بر فاضل قلی و معقول است
 پس این شیوه خلافت است و اول و بقیه امامت از این کتاب

و حق تعالی باینکه باطن را نفوق آدم صبی را نشان در حق علم و احاطه
و انش از ارام و انجم در موده چنانکه از محرابی علم آدم الایمان
میشود و اصل از بقده که بود صبح حقیقت از شکست بود و باین
منضای بقدرت نظام حال چنان معلوم میشود که درین بحر کمال
نیت و در به عقل رجعت آن حکم است **شیخ** هم چنان
ایده اهل البیت علیهم السلام بر آن شده اند که عقل که شرط امامت است
از امور خجسته است که عید اند از آنکه عالم الود الخفیة پس در
شود که امام مخصوص از جانب حق تعالی پیغمبر و نبی باشد و امامت
بعضی از ایشان باشد از اطناف و حوزة قدرت بر وفق امری است
و جمعی دیگر آنست که امام نبی خدا و رسول است و کسی که
نبی کسی نبی پس از آن کسی صحیح نیست پس امامت ثابت میشود و مگر
خدا و رسول و مکتوبه سیرت و خور و سال نبوت هم آن مقام دارد
که البته تفریح و تبیین امامت امام زمان فرموده باشد و معلوم نمی آید
که آنحضرت را منصفیت برایت برآوده از شفقت بران برادر است
و از غایت شفقت است که در کمال است فرموده و در این مقام است

از امور

در امور فراتر است از عقل و است بقضا و حاجت و کیفیت است
و انشالی آن پس هرگاه که اتفاق برایت یار غایت بود به
پس چگونه اعمال نموده باشد و در امری که از ارام مقامات است
و مطلقا تفریح نماید بر بخشی که امام و قیام مقام او باشد و در
با آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیحی از بهر لغو نمودن
زمان نیست آنرا که نموده باشد مگر که عید از برای ایشان در حاجت
تعیین فرمود پس چگونه در عورت که به حکام عبد الله است
و تعامل جاری دارد و امام و قیام مقامی از برای ایشان تعیین فرمایند
و در بعضی از کتب صدق این مقام از امامان است که پیغمبر از امور
تا در وقت می فرستد کمال نبی و حکایت از این است از اطمینان
که دیگر امامت علیکم السلام از الایمان و انصاف میباشد و این مقام
دارد که امامان است که اعظم از کمال این مقام است و نسبت کمال و امام
رسیده باشد از صفات پیغمبر و پس کما بیت که تفریح فرموده باشد
بامامت شخصی پس از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتب و کتب
تفریح فرموده بامامت شخصی که امام خدا بود و بعد از آنست که پیغمبر

محقق طبرستان ایجا که در زنده و العرفه نقیض التخصیص **در بیان**
در اثبات امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام و باریکه حضرت علی اکبر
اصول دین است و اگر تکلف را موقوف آن میل حاصل نماید ایضا
او در حق می باشد و مقبول نباشد و موجب خلاصی او از عقوبت الهی شود
و در کشفیات **تجلی** شیخ کامل محقق محمد بن محمد بن علی المغیره
در کتاب الارشاد فی اثبات الحج للعباد میگوید که در درود است
صورت رسالت نبی صلی الله علیه و آله و سلم است را احکام
واقع شده در امامت جعفر علیه السلام و ائمه اهل بیت
درمان قیامی با هم و سلطان عمار با سر و ابو ذر غفاری و تعداد و حدیث
بر اثبات ذوالشعایم و ابوالبرکات انصاری و جابر بن عبد الله
و ابوسعید خدری و امثال ایشان را بر درگاه جبار و انصاری و ابوالفضل
بر کلمه حق بودند و حقیقتی امام مطلق را بعد از رسول صمد ائمه اهل بیت
گفته و بر همین عقیده و دلائل نقلیه اگر کتاب نیست بر آن قیام نموده
و دلائل عقلی که در آن مانع شک نبوده که در روز قیامت
هیچ احدی از عالمیان فضل و کمال ائمه اهل بیت علیهم السلام را
نمی تواند

نقل

فصل و کمال در ائمه اهل بیت علیهم السلام از سببی بر جانت نیست
این و نقیض و استقلال و بی کاف و امام در علم و معرفت و امام
و بی برکتی در جهاد کافران و دشمنان و امتیاز و بی برکتی در
و خیر و احسان و اجتماع و انوار و خیر الامام که شاکر را و نبود احدی از
و بی الارحام و بر سر شمشیر خورشید نیست که در این است لال
برایت که امام زمان را احببت که فضل عالمیان باشد و اگر کسی
از قبیله امامه فضل بر کمال **تجلی** شیخ مفید رحمه الله و کمال
میگوید و بی کاف و شیعه ائمه اهل بیت علیهم السلام و در آن مانع شک نبوده
نقص قرآنی و صحیح و قابل است ایجا که فرموده اند و بی کمال است
و الذین آمنوا و اتبعوا الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کفایت
یعنی نیست و بی مقوف را بر شمایان و محضان که حق تعالی
و بی شکای که ایمان آورده اند و امکانی که بر پی می آید از
و مینه سند زکوة را و حال انکه ایشان کرم کنندگان را میگویند
که با شاق و کمال سیر را معلوم است که زکوة نداد و تقدیر
در حال کرم کردن ائمه اهل بیت علیهم السلام ایجا که تمام میل عطا

ولفظ ولی را بر چند معانی مقدره اطلاق کرده اند اما اطلاق
 او بر بعضی تحقیق است چنانکه علی بن ابی طالب صحیح کرده اند که یکی
 می باشد هر دو بیت زیرا که لفظ انما افاد اختصاص و لا یدار
 و ولایت بمعنی محبت و نفوذ اختصاص بعضی مومنان بر بعضی دارد
 و محمد را مثل و مشاوی است بدلیل المومنین المومسات تعمیم
 او بر بعضی و دیگر معانی مجازیه لفظ ولی خروجش و محاسبه
 آن و بعضی مناسب است بمعنی اختصاص بعضی دین بعضی دارد
 پیش از این معلوم شود که مراد در مقام اولی تعریف است در امور
 و هرگاه که ابراهیم بن علی علیه السلام بنفوس اولی بیوف باشد در امر
 اراغش از واجب شود طاعت او بر عامه مومنان محاسبه خواهد
 تعالی جل جلاله طاعت رسول حق را بر کشته برین در میان
تفسیر و هم شرح مفید رحمه الله در کتاب ارشاد و یکوید و بیانی
 که شیعه ابراهیم بن علی علیه السلام در زمان یمن شهادت کرده بود قول خود
 رسالت مقدر است ۴ در زمانی که فرمود این عبد المطلب را طاعت
 و فرمود که است که تقویت دهد داری کند فرار از جبهه من باشد

برادر من و بعضی بر دین و وارث من و جلیقه من بعد از من است
 علی علیه السلام از این احکامات برخوردار است و حال آنکه ابراهیم بن علی
 روزی از فرزند خود سالتی بود و گفت یا رسول الله من یقرب منکم الی
 من بعد من یا محمد مقدر است و حضرت میگویند حضرت رسالت با حق
 با و یگفت من حقش که تو را در من و در بر من و دینی و وارث و جلیقه
 بعد از من خواهی بود و این قول است صریح در جلیقه بودن ابراهیم بن علی
 و اقامت ای در مقام چهارم بعد از وفات وی **تفسیر** و هم شرح
 مفید رحمه الله در کتاب شهادت فرموده دلیل دیگر که شیعه ابراهیم بن علی
 در زمان شهادت بوده قول حضرت علی علیه السلام در روز غدیر
 در محلی که جایزه است حاضر نموده از برای استماع خطاب آن است
 با پس فرمود ایها الناس است اولیکم منکم یا محمد ای مردان
 ایما من اولی سیم از شما بر نفس شما و دین شما رسالت با ابراهیم بن علی
 من بعد من میگوید من تعالی است گفته اللهم علی بنی بعد از من است
 رسالت با من بر من است ای آنکه مصطفی در میان من فرمود من است
 من لا اله الا الله من بعد من است ای ابراهیم بن علی ای او است پس

پس حاصل شود ایام المؤمنین بعد از مسلم تمام و در آن وقت از **استقامت**
 حاصل از عبادت و ایام مایه شود و در آن وقت که پشت سر ایام
 و لغت و بی حکم استوار است و در آن وقت که در میان بی برهان
 مفهوم و متعارف و در شرح مفید و در موده که از فقره است **مستقیم**
 هر دو می شود و ایام المؤمنین و هر دو در حال حیرت و غم و غم
 و متعارف و در فقره ایام لایحه می شود و در آن وقت که در میان
 اخوت و اعدا و فتنه است و در آن وقت که در میان استوار است
 از سایر قریه های هر دو و در آن وقت که در میان استوار است
 اگر چه در آن وقت و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 که از برای ایام المؤمنین حاصل است و در آن وقت که در آن وقت
 که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 برین طلب است و مقصدی بسیار و در آن وقت که در آن وقت
 از انصاف و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 ایام و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

لغز

لغز ایام سابق و وصیت است ایام را از برای ایام لا اتم و در
 اختیار ایامی را از او جدا کرده و در آن وقت که در آن وقت
 عن طاعت و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 ایام را از برای ایام حسن و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 ایام حسن و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خود بر عبادان و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 که این لغز ایام کرده و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خوار و قنات نموده و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 معاودت و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 قرآن و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 محقق از جود محمد و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 ایام که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 کتاب و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

که در یک سوئال کردم از امام عظیم علی بن موسی الرضا علیه السلام
 از مضمون حدیثی که فرموده است کتاب الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و کسی که در آن عظیم را بنام محمد بن ابی طالب و امام عظیم را بنام
 که بر کبریا و این را از سر بیان خود هم طاعت می نمود
 این است حکایتی که در بعضی حدیث در او هم معتقد بودی و این را
 حالی اند که گاهی یک کار و گاهی حکایت باشند و منتهای ماجرات
 باین امر و بعضی از این شش کبریا که گاهی یک کار و بعضی از این
 پس نام هر فرمودی بر کبریا که در زمان فاطمه صدیقه اعظمه و کبریا
 یک کار می بود و بعضی از این و بسیار حالات شایسته را می نمود
 عظیم السلام و حکایتی که در بعضی حدیث در او هم معتقد بودی و این را
 که امام خود در آنست **پایان** بر واقعات علم اصول که می رسد
 که اگر کبریا را محلات و احوال و محلات و محلات و محلات و محلات
 باین نوع معتقد بودی که از این کبریا که در آنست که در آنست که در آنست
 متوجه بود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 و بعضی از علما و عوام این تعبیر کرده اند و متوجه بود که در آنست که در آنست

و صلی الله علیه و آله

و صلی الله علیه و آله و سلم و ما نه آن را چون امام مضمون می نمود
 فرموده و معلوم می شود که مراد این بر کبریا که در آنست که در آنست
 عظیم السلام و احتمال فرمودی که در آنست که در آنست که در آنست
 متفرخ اولاد فاطمه علیه السلام بوده باشند و بعضی از علما و عوام
پایان شیخ محقق الرضوی محمد بن علی بن ابی طالب و در آنست که در آنست
 در باب که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 و است در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 در شهر مرو و زوال احوال فرموده و ما من آنست که در آنست که در آنست
 و مجلس خود حاضر گردانید و چون مجلس شریف حضور امام مضمون
 ما من آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که تا آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 علما و حجاب که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 ما من آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 فرمود که اگر در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

نفس منور علی امیر علیه السلام فرمود که این سخن
غلط است و خلاف واقع است بلکه مراد از این سخن علی علیه السلام
و دلیل این سخن قول منور علی امیر علیه السلام است اینجا فرمود
اولا لعن الله رجلا یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام
و این نصیحت که بر جمع فضایل عالمیان فایده بسیار است و در مقدم
است و است بلکه یکی از محققان نزد منور علی امیر علیه السلام و آنکه خبر
و غیر تر از امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده زیرا که عرض
در آورده اند که در میان دو عالم و دو اهل بیت است بر صفت
قول خود و کذب مخالفان تا بجهتی که دوستی و محبت و محبت
خود را در این نوع و دعای بد سبک می سازد و واقعاً در این
نفس شریف خود دین و عای می نماید و مقدم این را در کتب
بر او این امکان در دسترس است که مقدم بر نفس اندوختن این است
که شخصی خود را از این بی این خواهد و در محاکمه خود از این سازد
این سخن در این میان بسیار مقدم نموده و این دلیل واضح بر غیبت
و شرف اصحاب است و فیاض و فضایل عالمیان اینجا حساب

کافر

گفت آورده که چون به میان این دو کشت مساجد این سخن
نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و آنرا که
ایشان بسیار قرار داده بودند و آنحضرت را دیده که امام حسن علیه السلام
و کلمات گرفته و دست امام حسن را علیه السلام بپوشید و بپوشید
و فاطمه صدیقه و زهرا علیها السلام و ابوالحسن علیه السلام و زهرا
بر روی که در این کبریا که است از حجه مبارک که بر روی اندوخته
که من و شما یکیم این کبریا که است از حجه مبارک که بر روی اندوخته
گفت که ای گروه نصاری من و منی چند نفر شریف شده و من
که اگر از نصاری تعالی از خواستمانند که کوه را از بانی خود پرورند و در
آنجا خواهد که در این کبریا خواهد که در این کبریا خواهد که در این کبریا
بر روی بر این سخن خواهد که در این کبریا خواهد که در این کبریا
آنجا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای کبریا
در قفسه قدرت است که ملک عالم را بپوشد و در یک شبه بود که از این
بیکره و حق تعالی این را در صورت زده و حجاب بر سر خود و بر روی
میشد که در این کبریا که در این کبریا که در این کبریا که در این کبریا

پانجم از جمله اصفا و غرت طاهره که امام علیه السلام در مجلس
 بیان فرمود آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 اخراج کرد و در نماز که منزل ایشان در مسجد مدینه طیبه بود و از حضرت
 و سایر عتره طاهره و ادرآن مسجد جای داد و این حال سکنت
 کردند تا مسجدی که عباس المطلب گفت یا رسول الله برون کردی
 از مسجد و علی بن ابی طالب و فرزندان او در جای دایم حضرت رسالت
 فرمود و بن برودن کردیم شمار او جای دادم علی بن ابی طالب را علیه السلام
 با فرزندان او بلکه حق تعالی اخراج کرد شمار او جای داد و علی بن ابی طالب
 تا بر شما واضح و روشن کرد که نزد علی بن ابی طالب علیه السلام نیت
 بامس حق نیت بردن نیت با موسی علیه السلام نیت کرد که
 داد علی بن ابی طالب عم او را در مسجد و برون کردن دیگران در دست
 دارد و بر نیت مکرره امام علیه السلام این را در جوده قوله تعالی و احسب
 الی موسی و انجمن ان تبوالقوا کما یحسبونها و جعلوا این که قتل
 وحی کردیم با موسی و برادر او و هر دو که جای دهید و قوم خود را در
 در خواستهای ایشان بگردانید و خواهی خود را در مسجد اجماع این است و بعد

کذا

که ایشان از جانب حق تعالی مامور بوده اند که قوم خود را در خواست
 معصیان جای دهند و بگردانند خواهی خود را در مسجد اجماع
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ارجح تعالی مامور است
 که قوم خود را در خواستهای اهل مدینه طیبه جای دهد و خود را در مسجد
 در مسجد مدینه طیبه نیت نماید معلوم میشود که نیت اهل مدینه طیبه
 نیت با محبت و محبت بردن نیت با موسی علیه السلام نیت کرد که در آن
 که برون بکند طاهر و احسب الی موسی و احسب الی موسی علیه السلام
 علیه السلام حاصل نیت و برابر باب الهاب پوشیده است که اگر نیت
 تم او را نیت انکه الله اصطفی موسی علیه السلام و نیت او را
 معصیان است و بر و نیت اهل اهل السبب عم مخصوص
 حال بیان حال بنی فاطمه است و عترت ایشان را شامل و شامل است
 پس بگردانند اهل اهل السلام تمسک با حال شرح حال اهل عصمت
 و عتره طاهرین است علیه السلام **مقاله چهارم** در بیان آنکه حضرت
 علیه السلام ایشان را نیت کرد که چراغ هدایت اهل مدینه طیبه
 بشود و نشان خواهد بود ان الله مامور الله عصمت که در مدینه طیبه

و همچنانکه قوه با صره با وجود نور سبب تا نور اشیاء باطنی می شود
مشاهده میسر است شواهد که در محسوسات عقلیه می بینیم تا نور
اشیا است از برای عقل بشری که تا پرتوی از نور عقلیه می بینیم
که با نور حقایق اشیا با این ظاهر و ظهور است عقل است
شاید چنانکه شبیه گاهی را با ظاهر کرد و فوایدی که فرموده ما را
حق تعالی نور ایمه هدی را از آنکس که میجوید سوال کرده اند که باردا
حق تعالی نور ایمه هدی را از آنکس که راه گردانید محکف است از
ایمان ثابت ایمه هدی و معرفت حقوق باین وجه و در آن حق تعالی
قبح و ناسندید است و جواب آن بر اصول و قواعد ایمه
است که چون حق تعالی ما را بر مدار بعضی الطاف را که است
مؤمنان را در بعضی محکف بود بسطه اصرار از جهت فضیلت
قدم در طریق عباد و محالفت و این موجب از دنیا طاعت و تقرب است
چنانکه الطاف موجب از دنیا و احوال تقرب مؤمنان است و نعمت از
نعمت نمودن حق تعالی نور ایمه هدی را محکف فرموده و یا گویم که بعضی محالفت
در طریق محالفت و غنا و جهان ثابت و رانج اندک ایشان را بطور



